کنفرانس دانشمندان بغداد

پدید آورنده:

مستمر حمی جرقویه ای اصفهانی



بسم الله الرحمن الرحیم

کنفرانس دانشمندان بغداد (گزارش شیعه شدن خواجه نظام الملک و ملکشاه سلجوقی)

نویسنده:

هدایت الله مسترحمی جرقویه ای اصفهانی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

کنفرانس دانشمندان بغداد

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: کنفرانس دانشمندان بغداد یا ترجمه موتمر علما بغداد/ بقلم هدایت الله مسترحمی جرقویه ای اصفهانی

مشخصات نشر: تهران .

مشخصات ظاهری: ص ۱۶۰

وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی

یادداشت: کتابه نامه به صورت زیرنویس

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۲۴۶

[مقدمه مترجم]

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم الحمـد للّه الّذى ارشـد العقول الى توحيـده و هـداها و ابطـل ببراهين الحقّ شـبه الباطل و محاها و ثبت الايمـان فى قلوب ذوى الايقـان كمـا اثبت الارض بالجبال و ارساها و اضلّ عقول الكافرين و اعمى بصائر المنافقين فادبرت عن الايمان فلم تجبه اذا دعاها،

و الصّـلاه و السّـلام على سـيدنا و نبينا خير الخليقه و ازكاها محمّد المصطفى الّذى خصّه اللّه باسمح الشرايع و اسناها و على آله الّذين هم قرّروا قواعد الملّه و شيدوا بناها و ازالوا ظلم الشرك و محاها؟

سيما على مولانا و امام زماننا المهدى هذه الامّه، المخصوص بعلوّ الرتبه و اجلاها عجل اللّه تعالى فرجه.

و الجحيم لمن يسمع المواعظ و يرى العبر و كانّها

[صفحه: ۳]

لا يسمعها و لا يراها و لمن كان فى ميادين الغفلات تلعب و بالشهوات تتلاهى.

امّا بعـد، چنین گویـد: این خـدیمه اهل علم و فضل و دین حاج سـید هـدایت اللّه مسترحمی حسن آبادی جرقویه ای اصـفهانی عفی عنه، طبق امر مبارك حضـرت آیه اللّه العظمی آقای سـید شـهاب الدین مرعشی نجفی مدّ ظلّه العالی، کتاب (مؤتمر علماء بغـداد) تالیف مقاتل بن عطیه را با مقدّمه وجود مقدّس ایشان برای بار سوّم در بیست هزار جلد تجدید طبع نمودم، که بار دوّم آن در بیروت و مرتبه اوّل در پاکسـتان به چاپ رسـیده بود از روی نسـخه خطی موجود در کتابخانه راجا، در شهر محمودآباد هند و سپس طبق خواسته بسیاری از مؤمنین

و دستور حضرت آیه اللّه العظمی مرعشی دامت برکاته آن را ترجمه نمودم به توفیق الهی و خوش داشتم برای اطلاع برادران دینی مختصر شرحی از زندگانی

[صفحه: ۴

خواجه نظام الملک و ملکشاه سلجوقی را در حدود اطلاعاتم در مقدمه کتاب بنویسم. زیرا ممکنست در حدّ خود خدمتی باشد به اهل علم و فضل و دانش؟

[خواجه نظام الملک]

خواجه نظام الملک ابوعلی، حسن بن علی بن اسحاق بن عباس طوسی، مشهور به خواجه نظام الملک اهل اطراف سبزوار (بیهق) متولّد ۴۱۰ که ۱۱ ساله بود از حفظ قرآن فارغ شد، پس از طی مراحل دوران تحصیلی گوی سبقت را از دیگران گرفته و در صنوف فضائل و فنون کمالات شهره آفاق گردید و همواره در رعایت علماء و مراعات فقراء و نشر خیرات و اشاعه مبرّات دقیقه ای فروگذار نمی کرد، مدّت ۲۸ سال تقریبا در زمان الب ارسلان و ملکشاه، رئیس الوزراء بود و حقّا وزیری نیکو سیرت و با کفایت و با تدبیر بود و به اتفاق مورّخان همانند او بسیار کم دیده شده و در غالب شهرها به بنیاد مساجد و مدارس اقدام می کرد، از آن جمله در طوس، هرات،

[صفحه: ۵

نیشابور، اصفهان، بصره، بغداد، مدارسی به نام نظامیه ساخت، که مشهورترین آنها نظامیه بغداد است و قرنها دانشگاه اسلامی بود و مدّتی تدریس در آن مدرسه را بغزالی صاحب احیاء العلوم واگذار کرده بود و مدّتی به ابوالخیر شافعی قزوینی احمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی، مؤلّف التبیان فی مسائل القرآن و حظائر القدس که ۶۴ اسم برای ماه رمضان در آن نوشته و خصائص السواک و مفاتیح العطیات، واگذار نمود.

و بناهای مفصّل در اصفهان که پایتخت

ملکشاه بود و عالی قاپو و مدرسه نظامیه در محلّه دار البطیخ بنا نمود و علم سیاق و طریق دفترداری و تاریخ جلالی از ابتکارات او است و کتاب وصایا و سیاستنامه، از تالیفات او است و شعراء در مدحش قصیده ها گفته و علماء و فضلاء به نام او کتابها نوشته اند، از جمله معین الدّین

[صفحه: ۶

ابو نصر احمد بن عبد الرزّاق طنطرانی قصیده ای عربی به نام قصیده طنطرانیه در مدح او سروده که اصل نسخه خطی آن در کتابخانه قدس رضوی علیه السّلام مشهد به شماره ۴۸۵۴ موجود است.

نظام الملک علاوه بر سلطه کاملش در نثر در سرودن شعر نیز بهر دو زبان عربی و فارسی بهره وافری داشت از جمله اشعار فارسی او درباره توصیه پسر خود به ملکشاه

یک چند به اقبال تو ای شاه جوانبخت

گرد ستم از چهره ایام ستردم

منشور نکونامی و طغرای سعادت

پیش ملک العرش به توقیع تو بردم

چون شد ز قضا مدّت عمرم نود و شش

اندر سفر از ضربت یک کارد بمردم

بگذاشتم آن خدمت دیرینه به فرزند

او را به خدا و به خداوند سپردم

[صفحه: ۷

و از اشعار عربی او است:

بعد الثمانین لیس قوّه

قد ذهبت شره الصبوه

کانّنی و العصا بکفّی

موسی و لکن بلا نبوّه

و آخر عمر معزول گشت به مکر و حیله ترکان (زبیده) خاتون دختر پادشاه ماوراء النهر و همسر ملکشاه؟

و در روز دهم ماه رمضان سنه ۴۸۵ هجری در نواحی صحنه کرمانشاه جوانی اسماعیلی مذهب به نام ابوطاهر ایوانی از فدائیان حسن صباح که لباس صوفیان داشت و به عنوان تقدیم نامه عرض حال به او نزدیک شده بود کاردی زد و متاسفانه اثر کرد و از دنیا رفت و جنازه

او را به اصفهان بردند و در مدرسه نظامیه خود او به خاک سپردند و شعراء در مرثیه او اشعاری سرودند، از جمله مقاتل بن عطیه (دامادش) که اشعاری سروده، از جمله آنها:

[صفحه: ۸

کان الوزیر نظام الملک لؤلؤه

نفیسه صاغها الرّحمن من شرف

عزّت فلم تعرف الایام قیمتها

فردّها غیره منه الی الصّدف

اختار مذهب حقّ فی محاوره

تبدی الحقیقه فی برهان منکشف

دین التشیع حقّ لا مراء له

و ما سواه سراب خادع السجف

لکنّ حقدا دفینا حرّ کوه له

فبات بدر الدجی فی ظل منخسف

علیه الف سلام اللّه تالیه

تتری علی روحه فی الخلد و الغرف

و حکیم انوری در مرثیه او این رباعی را گفته:

حامی جهان، ز جور افلاک، برفت

بنیاد نظام، عالم خاک، برفت

او رفت و سعادت از جهان پاک برفت

تو زهر زمانه خور، که تریاک برفت

در منتخب التواریخ از کتاب حبیب السیر نقل می کند که:

خواجه مجلّه ای (شهادت چهل مؤمن) نوشت و شهادت بزرگان را در آن درج نمود و وصیت کرد که در جوف کفنش با او دفن کنند، از جمله شیخ ابواسحاق شیرازی نوشت (خیر الظلمه حسن، کتبه ابواسحاق)، خواجه که توقیع او را که دید گریه کرد و گفت: سخن راست اینست و بعد از شهادتش بزرگی او را در خواب دید، از حالش پرسید؟ گفت به واسطه سخن و کلمه راستی که شیخ ابواسحاق نوشت، خداوند مرا آمرزید.

و از کتاب زینه المجالس نقل کرده: هرگاه تحفه به مجلس خواجه نظام الملک می آوردند، خواجه آن را به حضار قسمت می نمود، روزی باغبانی سه دانه خیار نورس نزد وی آورد، خواجه هر سه دانه را خورد و فرمود: هزار درهم به او بدهند، سؤال نمودند (چرا تقسیم نکردید؟) گفت: آن

خیارها تلخ بود، ترسیدم اگر به دیگری بدهم، طاقت نیاورد و اظهار کند و این بیچاره خجالت بکشد.

و از روضه الانوار نقل می کند که: به سلطان ملکشاه گفتند: نظام الملک در هر سال از خزانه نهصد هزار خلعت به علماء و صلحاء و زاهدان و عابدان می دهد و شما را از آن نفعی نیست و به آن مبلغ

[صفحه: ۱۰

لشکر جرّاری می توان فراهم نمود، سلطان ملکشاه این سخن را به خواجه گفت، خواجه فرمود: به این زر می توان لشکری ترتیب داد، که ایشان دشمنان را به شمشیر یک ذرعی و تیری که رفتنش سیصد ذرع باشد دفع کنند و من به این زر برای تو لشکری ترتیب دهم که از اوّل شب تا صبح دستها به دعا بلند کنند به درگاه الهی، شمشیر همّت به ابر برسانند و تیر دعا از هفت آسمان گذرانند و لشکر و من و تو در پناه ایشانیم، سلطان گریه کرد و او را تحسین نمود

و نیز نقل می کند که: خواجه بسیار نقل حدیث می کرد و می گفت: من می دانم که قابل این نیستم، می خواهم خودم را داخل در قطار نقله حدیث بنمایم،

(ملک شاه سلجوقی):

سلطان جلال الدّین ملکشاه بن آلب ارسلان محمّد بن داود بن میکائیل بن سلجوق، بزرگترین و سوّمین - سلاطین سلاجقه است، ۱۷ ساله بود که به سلطنت رسید و اصفهان را پایتخت خود قرار داد و بعد از بیست سال سلطنت در ۱۵ شوال ۴۸۵ قمری پس از ۱۸ روز از قتل خواجه نظام الملک، بدرود زندگی گفت و در پاچنار اصفهان محله دار البطیخ، در مقبره نظام الملک بخاک سپرده شد و پادشاهی سلجوقیان در عهد او

به

[صفحه: ۱۱

منتهای وسعت و عظمت رسید، که از سر حدّ چین تا مدیترانه و از شمال به حیره خوارزم و دشت قیچان تا ماورای یمن، به نام او خطبه میخواندند «۱».

و از کارهای زمان این پادشاه، به همّت و راهنمایی نظام الملک اقدام به طرح و اصلاح تقویم و بستن زیجی است در اصفهان، در سال ۴۶۷، که در آن انجمن ابوالفتح حکیم عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری و عبد الرحمن خازنی و شش نفر دیگر شرکت داشتند و این تاریخ را به نام ملکشاه، تاریخ جلالی، نامیدند

این بود مختصر تحقیقی از کتابهای منتخب التواریخ، حبیب السیر، تاریخ نگارستان، الکنی و الالقاب، وقایع الایام قمی، ریاض السیاحه، وقایع السنین و الاعوام، احسن التواریخ، عالم آرای شاه اسماعیل، بیست مقاله تقی زاده، تاریخ فخری، تاریخ ادبیات ایران، هدیه العارفین (متمم کشف الظنون) مسترحمی

[صفحه: ۱۲

[مقدمه مؤلّف]

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه وحده و الصّلاه السّلام علی من بعث رحمه للعالمین، محمّد النبی العربی و آله الطیبین الطّاهرین و علی اصحابه المطیعین.

و بعد کتابی که در مقابل دیدگان مبارک شما قرار گرفته، ترجمه کتاب عربیست به نام مؤتمر علماء بغداد تالیف مقاتل بن عطیه داماد نظام الملک طوسی و همچنانکه خواهید خواند، مناظره ایست بین علمای شیعه و علمای اهل سنّت و اجتماع و مناظره ایشان به امر سلطان ملک شاه سلجوقی و زیر نظر وزیر دانشمندش نظام الملک بوده

و قضیه چنین است که:

ملکشاه سلجوقی متدین به دین مبین اسلام و از فرقه اهل سنّت بوده، لکن همانند بعضی از رهروان مذهبش، کوردل و متعصّب نبوده که کورکورانه و چشم بسته، مخالفت با عقل سلیم و وجدان نماید و دنبال رو

پدران و اجداد بیراهه رو خود باشد، بلکه پیرو عقل و وجدان

[صفحه: ۱۳

و دوستدار علم و علماء بوده و در عین حال بسیار شائق به کارهای سر گرم کننده و مخصوصا علاقه مند به شکار حیوانات و پرندگان و ماهی بوده.

و وزیرش نظام الملک ابوعلی حسن طوسی، از اهل طوس (خراسان) ایران و مردی عالم، دانا، فاضل، زاهد و حقّا روگردان از دنیا، دارای اراده قوی و محبّت زیاد به خاندان عصمت علیهم السّلام داشت و دوستدار علم و اهل آن بود، به طوری که پیوسته در جستجوی فرصت مناسبی بود برای اشاعه دین و نشر علوم، به همین منظور مدرسه نظامیه را در بغداد بنا نمود و برای دانشجویان دینی شهریه و حقوق ماهانه مقرّر داشت و همیشه یار و یاور فقرا و تهی دستان و افراد کم درآمد بود و توجّه کامل مبذول می داشت

[ورود عالم شیعه]

روزی یکی از علمای بزرگ شیعه به نام حسین بن علی علوی، وارد شدند بر ملکشاه سلجوقی و ساعتی نشستند و در موضوعی سخن گفتند و بعد خارج شدند، پس از خروج ایشان از نزد سلطان، یکی از اهل سنّت که حاضر در مجلس و ناظر

[صفحه: ۱۴

گفتگو بود، آن جناب را سخریه و استهزاء و بدگویی کرد!

ملک با تعجّب پرسید: برای چه بدگویی و استهزا نمودی مرد سنّی معروض داشت: مگر سلطان او را نمی شناسد؟! او مردیست از کفّار که خداوند آنان را غضب و لعن فرموده

[آیا شیعه کافر است؟]

ملک با تعجّب پرسید: چگونه کافر است؟ مگر مسلمان نیست جواب داد: نه، هرگز، مسلمان نیست، بلکه شیعه است،

ملک پرسید: شیعه یعنی چه؟ مگر آنان یک فرقه از هفتاد و سه فرقه های مسلمانان نیستند؟!

مرد سنّی - نه، آنان اعتراف به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان ندارند.

ملک پرسید: آیا ممکنست مسلمانی باشد و معترف به زعامت و رهبری این سه نفر نباشد؟!

مرد سنّی: بلی، ایشان شیعه ها هستند.

ملک گفت: اگر اعتراف به زعامت و رهبری این سه نفر اصحاب (پیغمبر، ص) ندارند چگونه ایشان را مردم به نام مسلمان می

نامند!؟

[صفحه: ۱۵

مرد سنّی - به همین جهت به عرض رسانیدم که جزو کفّار هستند

ملک اندکی سر در گریبان فکر فرو برد و سپس گفت: ما ناچاریم نظام الملک را احضار نماییم تا موضوع بررسی و روشن و از هر جهت کشف گردد و بلافاصله دستور حضور وزیر داد، به اطلاعش رسانیدند، نظام الملک وارد (و تحیت ظاهری انجام) شد و اجازه گرفت و نشست.

[سؤال ملک از خواجه]

ملک از حال شیعه سؤال کرد و گفت: آیا مسلمان هستند! نظام الملک گفت: اهل سنّت اختلاف دارند درباره شیعه، بعضی گویند: مسلمانند، زیرا اشهد ان لا إله إلّا اللّه و اشهد انّ محمّدا رسول اللّه - می گویند، نماز میخوانند، روزه میگیرند و طایفه ای گویند کافرند.

ملک از آمار و عدد شیعه پرسش نمود؟

نظام الملک گفت: عدد ایشان را کاملا و به طور دقیق نمی دانم و لکن نصف مسلمین را تقریبا تشکیل می دهند.

ملک گفت: آیا امکان دارد نصف مسلمانان کافر باشند؟

نظام الملک جواب داد: آری، به قول کسی که کافر بداند، و

[صفحه: ۱۶

لکن من آنان را کافر نمی دانم.

[قضیه شیعه و سنی]

ملک گفت: می توانی علمای شیعه و علمای تسنّن را حاضر گردانی تا بحث و بررسی شود و واقعیت مطلب روشن گردد

وزیر: (نظام الملک) - این امریست بسیار مشکل و (از جهتی) بر سلطان و مملکت سخت میترسم.

ملک: چرا و برای چه می ترسی؟!

وزیر: زیرا قضیه شیعه و سنّی قضیه ساده و بی اهمیت و روشنی نیست، بلکه قضیه حقّ و باطل است که به واسطه آن جنگها و کشتارهای بسیار بوقوع پیوسته! و خونهای بسیار ریخته شده و زنان زیادی اسیر گشته و فرزندان بی حدّ یتیم و بی سرپرست

مانـده انـد و اموال و کتابخانه های زیادی به آتش کشـیده شده و تالیفات و کتابهایی از طرفین در این موضوع نوشـته و تالیف گردیده

ملک جوان، سـخت در تعجّب شـد از این قضـیه و مختصـر فکری کرد و گفت: ای وزیر، تو خوب می دانی که خداوند نعمتی بزرگ به من عنایت فرموده و مملکتی پهناور

[صفحه: ۱۷

و لشکری بیشمار برای من مهیا ساخته و ما ناچاریم که خدا را در مقابل این نعمت بزرگ شکر

کنیم و شکر ما آنست که در همین زمان در جستجوی حقّ و حقیقت باشیم و گمراهان را براه راست هدایت و رهبری نماییم و به طور مسلّم و علی التحقیق یکی از این دو فرقه (شیعه، سنّی) بر حقّ و دیگری باطلست بنابراین بر ما حتم و لازمست که راه حق را بشناسیم و متابعت آن کنیم و باطل را بشناسیم و رهایش سازیم و دوری نماییم،

و تو ای وزیر: باید مجلسی تشکیل دهی از علمای شیعه و سنّت و رؤساء و امراء لشکری و کشوری و نویسندگان و منشیان و سایر ارکان دولت و در آن جلسه بحث و گفتگو شود، تا اگر دیدیم حقّ با اهل سنّت است شیعیان را باجبار بمذهب اهل سنّت درآوریم و معتقد سازیم.

وزیر: پرسید: اگر شیعیان مذهب اهل سنّت را قبول نکردند و معتقد نشدند چه خواهی کرد؟

ملک: بلا درنگ و بدون فکر گفت: آنان را میکشیم!

وزیر: آیا ممکن (و عاقلانه و صحیح) است که ما بکشیم

[صفحه: ۱۸

نصف مسلمانان را؟!

ملک پرسید: پس راه علاج و حلّ مطلب و کشف موضوع چیست

وزیر: باید مطلب بکلّی ترک و نادیده گرفته شود و پیرامونش فکر نشود، زیرا برای ما غیر از این راهی نیست.

گفتگوی ملکشاه و حکیم دانشمند، نظام الملک، به همین جا خاتمه یافت، لکن سلطان شب را با تفکر و تحیر و سرگردانی به سر برد، به طوری که خواب و استراحت از او سلب گردید و هر لحظه در این فکر بود که چگونه می توان این امر مهمّ بزرگ قابل توجّه را اصلاح نمود و حقیقت را یافت؟

[باید جلسه تشکیل شود]

چون صبح شد نظام الملک را طلبید و گفت

مینگرم که صلاح و بسیار بجا است، علمای فریقین را در یکجا دعوت نماییم (تا با یکدیگر گفتگو نمایند) و ما در خلال گفتگو و مناقشه و دلیل و برهانهایی که هر یک برای حقّانیت خود می آورند، راه حقّ را دریابیم و بفهمیم که حقّ با کدامیک از دو طرفست، اگر مشاهده نمودیم حقّ با مذهب اهل سنّت است، تمامی شیعیان را با نرمش و آرامش و نصیحت توام با ملایمت، دعوت

[صفحه: ۱۹

به مذهب اهل سنّت خواهیم کرد و آنان را با ثروت و ریاست و جاه و مقام ترغیب و تشویق بنماییم و عزّتی بدهیم آن چنانکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله انجام می داد برای تالیف قلوب و کشاندن دلهای غیر مسلمان به سوی دین، تا با این عمل در حدّ و توانایی خود خدمتی به اسلام و مسلمین کرده باشیم و به نوبه خودمان وظیفه مذهبی را انجام دهیم

وزیر گفت بسیار نظر پسندیده و رای عالی و خوبی است، لکن من از تشکیل این جلسه ترس و هراس دارم زیرا میترسم شیعه بر اهل سنّت غالب شوند و دلیلهای ایشان محکمتر از دلیلهای ما باشد و اهل سنّت در شک و تردید واقع شوند و شبهه در مذهب ما پدید آید.

ملک در شگفت شد و پرسید: آیا چنین چیزی امکان دارد؟ آیا میشود که دلیلهای شیعه بر دلیلهای ما متقن و محکمتر باشد و علمای ما از جواب عاجز شوند؟

وزیر: بلی غلبه شیعه بر ما واضحست که امکان دارد، زیرا ایشان دلیلهای قاطع و برهانهای روشنی دارند

[صفحه: ۲۰

از قرآن و احادیث بر صحّت عقیده و درستی مذهبشان.

ملک (چون شیفته حقّ بود)

از سخن و جواب وزیر قانع نشد و دستور داد که حتما باید علمای طرفین را در یک زمان و یک مکان دعوت و احضار نمایی تا کشف حقیقت شود و از هر لحاظ و جهت حقّ از باطل تمیز و تشخیص داده شود

وزیر برای این امر مهمّ مدّت یک ماه مهلت خواست لکن ملکشاه نپذیرفت و گفت: یک ماه بسیار طولانیست، این امر باید هر چه زودتر انجام گردد، بدین سبب مقرّر شد پس از مدّت ۱۵ روز جلسه تشکیل شود.

در خلال این مدّت نظام الملک ده نفر از بزرگان علمای اهل سنّت که کاملا تسلّط داشتند بر تاریخ، فقه، حدیث، اصول و جدل، در نظر گرفت و آنان را دعوت نمود و هم چنین ده نفر از بزرگان علمای شیعه که اطلاعات وافر و تسلّطی کامل داشتند دعوت کرد، در ماه شعبان در مدرسه نظامیه بغداد (که از بناهای خود نظام الملک است) حضور بهم رسانند،

[صفحه: ۲۱]

و مقرّر شد که جلسه تشکیل یابد با شرائط ذیل:

[شرایط جلسه و افتتاح آن]

۱ - بحث از صبح تا شب بدون وقفه ادامه داشته باشد غیر از وقت نماز و صرف نهار و مختصر استراحت.

۲ - مطالبی که مورد بحث و گفتگو و سؤال و جواب قرار میگیرد باید از کتابهای معتبر و محلّ اطمینان و مورد وثوق باشد و استدلال و استناد به شنیدنیها و شایعات نشود

۳ - باید آنچه بیان میشود در جلسه نوشته شود (بدون حذف کلمه یا جمله ای).

روز معین فرا رسید و ملکشاه (در جایگاه مخصوص در صدر مجلس) نشست، نظام الملک و رؤساء لشکر و امراء کشوری و علمای اهل سنّت در سمت راست ملک

نشستند و در سمت چپ ملك، علمای شیعه جلوس نمودند.

وزیر نظام الملك سکوت مجلس را به اشاره ملك شکست و) افتتاح جلسه کرد و گفت:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و الصّلاه علی محمّد و آله و صحبه به نام خدای بخشنده مهربان، درود بر محمّد و آل و اصحاب

[صفحه: ۲۲

او باد، بایـد صـحبتها و بحثها و جـدلها مؤدّبانه باشـد و واقعا بایـد در جسـتجوی حقّ بود (زیرا بحسب ظاهر همه ماها طالب حقّ هستیم) و دیگر اینکه هیچ کس از ما حاضر در جلسه صحابه را به ناسزا و بدی یاد نکند

[عالم بزرگ شیعه و اهل سنت و (معنی شیعه)]

اعلم علمـای اهـل سنّت که به لقب شـیخ عباسـی، شـهرت داشت گفت: من با اهل مـذهبی که تمام صـحابه پیغمبر را کافر می دانند، مباحثه و گفت و شنود نمی کنم.

عـالم بزرگ شـیعه به نـام حسـین بن علی، مشـهور به علوی (که از نوابغ دهر و مفـاخر علماء آن عصـر بود) پرسـید اهل کـدام مذهب اسلام، تمام صحابه را کافر می دانند؟

عباسی: شما شیعه ها هستید که همه صحابه را کافر می دانید «۲»

[صفحه: ۲۴

[آیا شیعه صحابه را کافر می داند؟]

علوی: این سـخنت خلاـف واقع و حقیقت است، آیـا علی علیه السّـلام و عبـاس (عموی پیغمبر ص) و سـلمان و عبـد - اللّه بن عباس و مقداد و ابوذرّ و بعضی دیگر از صحابه نیستند و آیا ما شیعیان آنان را کافر می دانیم.

عباسی: مقصودم از همه صحابه، ابوبکر، عمر و عثمان و پیروان ایشان هستند.

علوی: تو خود سخنت را نقض کردی و باطل ساختی مگر اهل منطق نمی گویند: موجبه جزئیه نقیض سالبه کلّیه است، در اوّل می گویی: شیعه تمام صحابه را کافر می داند و سپس می گویی: شیعه بعضی از صحابه را کافر می داند!

چون سخن بدینجا رسید، نظام الملك خواست سخنی گوید، که عالم شیعه به او اجازه نداد و گفت:

[صفحه: ۲۵

ای وزیر کسی حقّ سخن گفتن ندارد، مگر وقتی که ما عاجز از جواب شویم. زیرا خلط مبحث میشود (و چه بسا گفته شود که

شیعیان متوسّل به مکر و حیله شدند و وزیر بکمک ایشان شتافت و بالنتیجه غالب گشتند) و سخن از مجرای خود خارج شده و آنچه که منظور نظر است بدست نیاید؟

بعد فرمود: ای عباسی، اینکه گفتی: شیعه تمام صحابه را کافر می داند، معلوم شد دروغ محض و افتراء و تهمت

است.

[سبّ و لعن صحابه]

عباسی: از جواب فرو مانـد و چهره اش از خجلت سـرخ گردید و گفت: از این مطلب بگذریم و لکن آیا شـما شـیعیان سبّ و ناسزا به ابی بکر و عمر و عثمان نمی گویید

علوی: در میان شیعیان کسانی هستند که سبّ و لعن می نمایند و کسانی هم هستند که سبّ نمی کنند

عباسی: شما آقای علوی از کدامیک از ایشانی؟

[سب و شتم صحابه موجب کفر نیست]

علوی: من از آن طایفه که سبّ و لعن نمی کنند، و

[صفحه: ۲۶

لکن می دانم آنان که سبّ و لعن می نماینـد دلیل و برهان دارند و علاوه سبّ و لعن ابوبکر و عمر و عثمان سـبب کفر و فسـق نمی شود، حتی از گناهان صغیره هم بحساب نمی آید؟ «۳»

[صفحه: ۲۷

عباسی رو کرد به ملکشاه و معروض داشت: آیا ملك شنید این مرد چه گفت و چه مطلبی عنوان کرد

علوی: ای عباسـی، توجّه تو به ملـک و سـخن گفتنت با ایشان، مغالطه و خلط مبحث است، زیرا ملك ما را حاضـر نموده برای بررسی مسائل و بیان دلائل، نه آنکه متوسل بزور شویم؟

ملك: آنچه را که علوی گفت صحیح است، در جواب چه می گوئی، آقای عباسی.

عباسی: واضح است که هر شخص سبّ صحابه کند کافر است

[لعن رسول خدا (ص) بر متخلفین لشکر اسامه]

علوی: نزد تو واضحست، نه در پیش ما، چه دلیل

[صفحه: ۲۸

داری بر کفر کسـی که سبّ و لعن نمایـد بعضـی از صـحابه را؟ مگر نمی دانی کسـی را که رسول خـدا (ص) سبّ و لعن کند مستحق سبّ و لعن میشود؟

عباسی: می دانم و اعتراف می نمایم.

علوی: پس رسول خدا (ص) سبّ و لعن نمود ابوبکر و عمر را

عباسی: کجا و چه وقت سبّ و لعن فرمود آن حضرت چرا نسبت دروغ می دهید بر حضرتش؟!

علوی: اهل سنّت در تاریخ نقل نموده اند که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله لشکری را مهیا فرمود برای حفاظت حدود شام، بریاست اسامه، که ابوبکر و عمر، جزو همان لشکر بودند و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده: لعن اللّه من تخلّف عن جیش اسامه، خدا لعنت کند کسی را که روگردان از لشکر اسامه شود و ابوبکر

و عمر به بهانه بیماری پیغمبر نرفتند و تخلّف نمودند «۴» و لعن آن حضرت شامل حال ایشان شد و کسی را که آن حضرت لعن کند

[صفحه: ۲۹

شایسته و مستحق لعن مسلمانان میشود؟

عباسی: مدتی سر پیش افکند و سخنی نگفت

ملک متوجّه وزیر شد و گفت: آیا چنین است که علوی بیان نمود؟

وزیر گفت، بلی چنین است، اهل تاریخ مطلب را به همین نحو در کتابهای خود نوشته اند «۵»

[پس چرا معاویه کافر نیست؟]

علوی: اگر سبّ صحابه حرام و موجب کفر است پس چرا معاویه را کافر نمی دانید و حکم به فاسق و فاجر بودن او نمی کنید، زیرا علی علیه السّلام را که به اعتقاد ما و شما یکی از صحابه است مدّت چهل سال سبّ می نمود و همچنین سبب شد که پس از مرگش مدّت هفتاد سال علی علیه السّلام را سبّ می نمودند؟!

ملک: این سخن را رها کنید و در موضوع دیگری صحبت نمایید (چون در خلال سخن مطلب معلوم شد)

[صفحه: ۳۰

[قرآن در زمان پیغمبر جمع شد]

عباسی: از بدعتهای شما شیعیان اعتراف به قرآن (و درستی آن) نداشتن است.

علوی: بلکه از بدعتهای شما است نسبت به قرآن، زیرا می گویید قرآن را عثمان جمع آوری نمود، آیا رسول خدا (ص) از این عمل جاهل بود و نمی دانست که باید قرآن جمع آوری شود؟ تا اینکه عثمان جمع نمود و نکته دیگر آنکه اگر قرآن مرتّب و منظم و جمع آوری شده نبود، چگونه رسول خدا (ص) امر می فرمود به اصحاب خود که قرآن را ختم نمایید و برای ختم قرآن اجر و ثواب معین می نمود؟ آیا قرآن جمع نشده چگونه دستور قرائت آن را می داده از اوّل تا آخر و آیا می توان گفت که مسلمانان در گمراهی بودند تا اینکه عثمان سبب نجات و راهنمایی ایشان گردید؟ «۶».

[صفحه: ۳۱

ملک: خطاب به وزیر کرد و گفت: آیا علوی راست می گوید که اهل سنّت معتقدند قرآن جمع شده بدست عثمان

وزیر: بلی مفسّرین قرآن و مورّخین چنین گویند.

[عقیده شیعه درباره قرآن]

علوی: ملک بداند که شیعه معتقد است قرآن در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله جمع آوری گردید «۷» ، همچنانکه فعلا موجود و در دسترس همه است و نه حرفی و نه نقطه ای از آن کم و نه بر آن افزوده شده و این اهل سنّت هستند که معتقدند بعضی از سوره های قرآن ناقص و در بعضی افزوده شده و اینکه بعضی از آیات آن مقدّم و بعضی مؤخّر گشته و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آن را جمع آوری ننموده و عثمان جمع آوری نمود در زمانی که به حکومت و امارت رسید؟

عباسی: (وقت را غنیمت شمرد و از باب مغلطه

[صفحه: ۳۲

گفت: جناب ملک توجّه دارند که

این مرد عثمان را حاکم و امیر نامید و به عنوان خلیفه (پیغمبر) یاد نکرد

علوی: بلی عثمان خلیفه نبود؟

ملک: برای چه و بچه دلیل خلیفه نبود عثمان؟

علوی: بهمان دلیلی که شیعه عقیده دارد خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، باطل است.

ملک: (که گویی تغییر حالت پیدا کرد، اندکی برآشفت و با تعجّب پرسید) برای چه شیعه اینچنین عقیده دارد؟!

[تعیین خلافت خلفاء]

علوی: زیرا عثمان حاکم شد به سبب شورایی که عمر بین شش نفر قرار داده بود، که خود عثمان هم جزو آنها بود و سه نفر، یا دو نفر از ایشان عثمان را برگزیدند، پس مشروعیت خلافت عثمان وابسته به تعیین عمر است و عمر به حکومت رسید به سبب وصیت و سفارش ابوبکر، بنابراین حکومت عمر منوط و مربوط بابی بکر است و ابوبکر به حکومت رسید به واسطه انتخاب چند نفر معدودی معلوم الحال و آن هم به زور شمشیر و

[صفحه: ۳۳]

اعمال ظلم و شکنجه و پرخاش و سخنان رکیک،

[گفتار ابوبکر و عمر]

و به همین جهت عمر در حقّش می گفت:

کانت بیعه النّاس لابی بکر فلته من فلتات الجاهلیه، وقی اللّه المسلمین شرّها فمن عاد الیها فاقتلوه «۸» بیعت مردم با ابوبکر یک قضیه بی مبنا و بی ریشه جاهلیت بود، امّید است خداوند مسلمانان را از شرّ این قضیه حفظ کند و هر که اینگونه رفتار کند از این ببعد، او را حتما بکشید؟

و ابوبکر می گفت: أَقِیلوُنِی أَقِیلوُنِی فَلَسْتُ بِخَیْرِکُمْ وَ عَلِیٌّ فِیکُم «۹» رها کنید مرا رها کنید مرا؟ من بهتر و داناتر از شما نیستم و علی علیه السّلام که از هر جهت

[صفحه: ۳۴]

شایستگی مقام ریاست و زعامت و رهبری و خلافت را دارد دارد) در بین شما (مردم مسلمان) است؟

بدین جهت شیعه معتقد است که خلافت این سه نفر، از ریشه و اساس باطلست

ملک: رو کرد به وزیر و گفت: آیا علوی صحیح می گوید ابوبکر و عمر چنین سخنانی گفته اند؟!

وزیر: بلی، تمام مورّخین چنین نوشته اند

ملک: اگر این چنین است، پس چرا ما به این سه نفر احترام می نماییم؟! (و به عنوان خلیفه قبول نموده ایم)

وزیر:

پیروی از گذشتگان خود کرده ایم.

علوی خطاب به ملک گفت: ملک از وزیر سؤال نماید، آیا متابعت و پیروی از حقّ سزاوار و شایسته

[صفحه: ۳۵]

است؟ یا پیروی از اسلاف و گذشتگان (گمراه خود) آیا کورکورانه پیروی از گذشتگان، مخالف با حقّ و حقیقت نیست؟ آیا مشمول این آیه شریفه که خدای تعالی (در سرزنش و توبیخ این دسته از مردم گمراه) می فرماید:

إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی امَّهٍ وَ إِنَّا عَلی آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ

پدران خود را بر آئین و عقایدی یافتیم و از آنها البته پیروی خواهیم کرد

(۲۲ – سوره زخرف)

[خلیفه پیغمبر (ص) فقط علی (ع) است]

ملک در حالی که خطاب به علوی می نمود، گفت: اگر این سه نفر خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نباشند، پس چه کسی خلیفه و جانشین آن حضرت خواهد بود؟

علوی: خلیفه (بلافصل) آن حضرت، علی بن ابی طالب.

ملک: چگونه تنها فقط علی خلیفه رسول خدا است؟

علوی: زیرا حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آن حضرت را به عنوان

خلیفه، معین و مشخّص فرموده و در چندین مورد و مکان اشاره فرموده، از جمله در منطقه و سرزمین غدیر خم بین مکه و مدینه (یک فرسخی جُحْفَه، در سفر حجّه الوداع، هنگام مراجعه از حجّ) که دست علی علیه السّلام

[صفحه: ۳۶]

را بلند نموده و به تمام جمعیت مسلمان حاضر فرموده مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. «۱۰»

[صفحه: ۳۷]

هر که من مولای او هستم، پس این علی مولای او است، خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و یاری

[صفحه: ۳۸]

کن هر که او را یاری کند و

سرکوب و سرنگون کن هر که را که قصد سرکوب و سرنگونی او را دارد

سپس از منبر فرود آمد و به مسلمانان که یکصد و بیست هزار نفر بودند، فرمود: سلام کنید به علی به عنوان امیر المؤمنین بودن، طبق دستور آن حضرت صلی اللّه علیه و آله مسلمانان یکی بعد از دیگری می آمدند و به علی علیه السّلام می گفتند: السّلام علیک یا امیر المؤمنین ابوبکر آمد و گفت: السّلام علیک یا امیر المؤمنین، عمر آمد و گفت: السّلام علیک یا امیر المؤمنین، بخّ بخّ لک یا بن ابی طالب، اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنه، سلام بر تو ای امیر مؤمنین، این بزرگی و عظمت بر تو مبارک باد، صبح کردی در حالی که مولای من و مولای تمامی مرد و زن با ایمان هستی

پس خلیفه شرعی و واقعی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام

ملک: توجّهی به وزیر کرد و گفت: صحیح است آنچه علوی بیان نمود؟

[صفحه: ۳۹

وزیر: بلی، چنین متذکرند مورّخین و مفسّرین «۱۱».

ملک: (چون به صحّت مطلب آگاه شد، زیرا یقین داشت که وزیر بدون مطالعه و اطلاع کامل مطلبی را تایید و یا انکار نمی کند) گفت: این سخن را رها نمایید و موضوع دیگری را پی گیری کنید؟

[عقیده به تحریف قرآن]

عباسی: شیعه قائل و معتقد به تحریف قرآنست.

علوی: بلکه در نزد شما اهل سنّت این مطلب شهرت بسزایی دارد و می گویید: قرآن تحریف شده.

عباسی: این دروغ است و چه دروغ آشکارا؟

علوی: مگر شما روایت نمی کنید در کتابهایتان که نازل گردید بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آیاتی درباره غرانیق بعد نسخ شد و از قرآن حذف

گردید؟

ملک: از وزیر پرسید: آنچه را علوی ادّعا

[صفحه: ۴۰

میکند (هم چنانکه بیان نمود) صحیح است؟

وزیر: مفسّرین اهل سنّت در تفسیرهای خود - (به طور مفصل) ذکر کرده اند.

ملک: اگر چنین باشد، چگونه می توان اعتماد کرد به قرآن تحریف شده؟

علوی: ملک بداند، که این مطلب را ما شیعیان نمی گوییم، بلکه گفتار اهل سنّت است، بنابراین قرآن در بین ما شیعیان صحیح و معتبر و کاملا مورد اعتماد و در نزد اهل سنّت مورد اعتبار و اعتماد نیست.؟

عباسی: درباره تحریف قرآن، احادیثی شما شیعیان در کتابهای خود نقل نموده اید، از علمایتان

علوی: اوّلا - اینگونه احادیث بسیار کم است و ثانیا اینگونه احادیث جعلی که دشمنان شیعه وضع و جعل کرده اند، تا تشویش ایجاد کنند بین ما شیعیان و ثالثا راویان و اسناد اینگونه احادیث ناصحیح و غیر معتبر است و آنچه که از بعضی از علما

[صفحه: ۴۱

نقل قول شده مورد اعتماد نیست و علمای بزرگ ما که از هر جهت محلّ اعتماد ما شیعیان هستند قائل و معتقد به تحریف قرآن نیستند،

[آیات غرانیق]

و نمی گویند آنچه را که شما اهل سنّت می گویید، که قائل هستید خداوند آیاتی در مدح بت ها نازل فرموده و می فرماید «تِلْکَ الْغَرَانِیقُ الْعُلَی منها الشفاعه ترتجی» «۱۲»

[صفحه: ۴۲

اینان غرانیق بزرگی هستند که از ایشان امید شفاعت هست

ملک: رها کنید این مطلب را (که حقیقت آن بر ما معلوم گشت) و در پیرامون موضوع دیگر سخن بگویید، (و تحقیق و تحلیل نمایید)؟

[اهل سنت می گویند: خدا جسم است]

علوی: اهل سنّت نسبت می دهند به خداوند چیزهایی که لایق شان خدایی نیست؟

عباسی: مثلا چه نسبتی می دهند؟!

علوی: مثل اینکه می گویید: خدا جسم است و همانند بشر است و میخندد و می گرید و دست و پا و چشم و عورت دارد و پای خود را روز قیامت در آتش فرو می برد و از آسمانها با الاغ خود به آسمان دنیا (آسمانی که گرداگرد زمین است) می آید؟

عباسی: چه مانعی دارد اینها برای خدا (مگر شما شیعیان منکر هستید؟) با اینکه قرآن بالصراحه بیان می کند، چنانکه می فرماید: وَ جاءَ رَبُّک، می آید پروردگار تو و می فرماید: یوْمَ یکشَفُ عَنْ

[صفحه: ۴۳

ساقٍ (۴۱ - قلم) روزی که بالا زده شود دامن از ساق و می فرماید: یدُ اللَّهِ فَوْقَ ایدِیهِمْ (۱۰ فتح) دست خدا بالای دست بشر است و در حدیث است که خداوند پای خود را داخل در آتش می کند

[ابوهریره کذاب و جاعل حدیث]

علوی: امّا آنچه در حدیث است در نزد ما دروغ و افترا و تهمت است، زیرا ابوهریره «۱۳» و امثال او دروغ می بستند به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله تا حدّی که عمر ابوهریره را منع می نمود از نقل و بیان حدیث و زجرش کرد

[صفحه: ۴۴

ملک در حالی که خطاب به وزیر می کرد، گفت: صحیح است؟ واقعا، عمر ابوهریره را منع کرد از نقل حدیث؟

وزیر: بلی، او را منع کرده و تاریخ نمایانگر است

ملک: پس چگونه ما اعتماد به احادیث ابوهریره داریم

[صفحه: ۴۵

وزیر: بجهت اعتماد علمای ما اهل سنّت بر احادیثش

ملک: بنابراین دانش علمای ما از عمر بیشتر است زیرا عمر منع نموده ابوهریره را از بیان حدیث، چون دروغ می بست بر رسول خدا (ص) و علمای ما دست

آویز خود نموده اند احادیث دروغ او را (جدّا عجبست)

عباسی: اگر (به فرض اینکه) چشم پوشی کنیم آقای علوی و بگوییم: احادیثی که بدست ما رسیده درباره (جسم، دست، پا و رفت و آمد) خدا، صحیح نیست، چه خواهی گفت درباره آیات قرآن (که خواندم و تصریح به همه اینها می نماید؟)

[قرآن محکم و متشابه دارد]

علوی: در قرآن آیات محکمات و متشابهات هست هم چنانکه آیات ظاهر دارد و باطن.

و آیاتی که محکم و ظاهر است به ظاهرش عمل میشود، (مثل: إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ، «إنّ اللّه خبیر بصیر») و متشابهات آن، لازم است که روی قاعده بلاغت عمل شود و به مجاز و کنایه و تقدیر، باید توجّه داشت

[صفحه: ۴۶]

و در غیر این صورت صحیح نیست معنا کردن آیات از نظر عقل و شرع، مثلا: اگر معنی شود این آیه که خدای تعالی می فرماید: وَ جاءَ رَبُّک، (آمد پروردگار تو) به ظاهر آن، هیچ گاه با عقل و شرع صحیح نخواهد بود، زیرا عقل و شرع حکم می کنند به وجود خداوند در تمام مکانها، به طوری که هیچ مکانی خالی از وجود خدا نیست و ظاهر آیه جسمیت خدا را می فهماند و لازمه جسم داشتن مکانست، بنابراین اگر خداوند در آسمان باشد، زمین خالی از خدا خواهد بود و اگر در زمین باشد، آسمان خالی خواهد بود و این مطلب عقلا و شرعا صحیح نیست

عباسی: در مقابل این سخن منطقی متحیر شد، چه بگوید و از جواب بازماند و لکن (پس از لحظه ای سکوت، از روی عناد و لجاجت) گفت: من نمی توانم این سخن را بپذیرم و حتما باید به ظاهر آیات قرآن توجّه داشت و بس.

[صفحه: ۴۷]

[عقیده به ظاهر قرآن]

علوی: پس چه می گویی و چه می کنی با آیات متشابهات، زیرا به هیچ نوعی نمی توانی معنی کنی و امکان ندارد که بتوانی به ظاهر تمام آیات شریفه قرآن توجّه کنی و معنی و تفسیر نمایی و استناد بجویی و اگر بر خلاف این بگویی و معتقد باشی که باید به ظاهر آیات

نظر نمود، این دوستت که در کنار تو نشسته جناب آقای شیخ احمد عثمان و از بزرگان اهل سنّت و جماعت و نابینا هستند، باید از اهل آتش جهنّم باشند؟

عباسی: برای چه ایشان از اهل آتش جهنّم هستند؟ (با این همه فضل و دانش و علم؟)

علوی: زیرا خدای تعالی می فرماید:

(وَ مَنْ كانَ فِی هذِهِ اعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ اعْمی وَ اضَلُّ سَبِیلًا (هر کس در این جهان دنیا نابینا - ی کفر و جهل و ضلالت - است، در عالم آخرت نیز نابینا و گمراه است)

جناب آقای شیخ احمد توجّه نمودید و راضی باین

[صفحه: ۴۸]

امر می باشید؟ (به جرم نابینا بودن در آخرت نابینا باشید)

شیخ احمد: نه، هرگز، نه هرگز و مراد از اعمی، در آیه به معنی نابینایی از چشم نیست بلکه مراد منحرف از راه حقّ و حقیقت است.

علوی: پس ثابت شد که هیچ کس نمی تواند به ظاهر آیات قرآن نظر داشته و به آن معتقد و عمل کننده باشد

چون سخن به اینجا رسید، بشدّت درباره ظاهر آیات قرآن گفتگو و سخنها ردّ و بدل شد و علوی عباسی را مغلوب می ساخت و با دلیل و برهان او را محکوم می نمود و با کوتاه ترین جمله او را شکست می داد.

ملک: (به چهره عباسی نگریست و دید از هر جهت عاجز و درمانده از جواب شده) پای میانجیگری را در پیش نهاد و گفت: این موضوع را رها نمایید و درباره مطلب دیگر سخن به میان بیاورید؟

[جبر در اعمال]

علوی: خطاب به عباسی کرد و فرمود: از جمله انحرافات و عقیده باطل شما اهل سنّت آنست که در

[صفحه: ۴۹]

باره خدای سبحان می گویید:

خداوند بندگان را مجبور به گناه و اعمال

حرام می فرماید و سپس ایشان را به کیفر گناه و ارتکاب فعل حرام معاقبه و مجازات می کند

عباسی: این عقیده و سخن از هر جهت صحیح است، زیرا خدای تعالی در قرآن می فرماید: وَ مَنْ یضْلِلِ اللَّهُ (هر که را خدا گمراه کند - ۸۸ نساء) و می فرماید: طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ (اینان هستند که خدا بر دلهایشان مهر نهاده - ۱۶ محمّد).

علوی: اینکه می گویی در قرآنست، در قرآن آیات و کلمات مجاز و کنایه هست که حتما باید به آن توجّه داشت و آنچنان معنی کرد که مخالف با واقعیت و حقیقت نباشد، بنابراین معنی «ضلال» اینست که خداوند رها می کند افراد شقی و گنهکار را که قابل هدایت شدن را ندارند، تا گمراه شوند، هم چنانکه ما می گوییم: الحکومه افسدت النّاس، حکومت مردم را به بدبختی کشانیده، یعنی توجهی به وضع آنها

[صفحه: ۵۰

نکرده و ما یحتاج ایشان را فراهم ننموده، این اوّلا و ثانیا مگر نشنیده اید که خدای تعالی می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لا یأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ» (خدا امر به کارهای زشت و گناه نمی کند - ۲۸، اعراف) و در جای دگر قرآن می فرماید: «إِنَّا هَدَیناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کفُوراً» ، (ما بحقیقت راه - حقّ و باطل - را به انسان نمودیم، می خواهد هدایت پذیرد و شکر این نعمت گوید و می خواهد کفران نعمت کند ۳، دهر) و می فرماید: «وَ هَدَیناهُ النَّجْدَینِ» (و راه خیر و شرّ - و حقّ و باطل - را به او نمودیم ۱۰، بلد) و ثالثا: عقلا جایز و صحیح نیست که خدای تعالی امر بمعصیت بفرماید و سپس عقاب و عذاب نماید و چنین رفتاری از عوام مردم

بدور است، تا چه رسد از خدای تعالی که منزّه است ذات مقدّسش از آنچه که درباره اش می گویند مشرکین و ستمکاران

ملک: رشته سخن را بدست گرفت و گفت: نه، نه،

[صفحه: ۵۱

امکان نـدارد خداونـد مجبور نمایـد انسانی را به گناه و بعـد از آن عذابش کند، اگر چنین باشد ظلم به تمام معنی است و خدا منزّه و مبرّاست از ظلم و فساد «انَّ اللَّهَ لَیسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ» (خدا به بندگانش ظلم نمی کند، ۱۸۲، آل عمران، ۵۱، انفال، ۱۰ حجّ)

و من گمان ندارم که اهل سنّت و جماعت معتقد باشند به آنچه که این آقای عباسی می گوید.

و بعد خطاب کرد به وزیر و گفت: آیا اهل سنّت و جماعت عقیده دارند به آنچه که آقای عباسی می گوید.

وزیر: بلی، مشهور بین اهل سنّت همین است، که خداوند بندگان را مجبور به گناه می کند و در قیامت عذاب خواهد کرد؟

ملک: چگونه معتقدند و می گویند مطلبی را که مخالف با عقل یک انسان عادی کم عقل است؟

وزیر: تاویلات و استدلالات دارند به آنچه می گویند

ملک: هر نوع تاویل و استدلال داشته باشند اهل

[صفحه: ۵۲

سنّت در عقایـد باطـل خود، باز هم با عقل و منطق و شـعور ساده تطبیق نمی کنـد، مگر آنچه را که علوی بیان نمود مطابق می دانم، به اینکه خداوند کسی را مجبور به کفر و معصیت نمی کند.

[پیغمبر در نبوت خود شک داشت؟]

علوی: مطلب مهمّ تر دیگر آنست که اهل سـنّت و جماعت می گوینـد: رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله در نبوّت خود شک و تردید داشت؟

عباسی: این دروغ و تهمت محض است به ما!

علوی: مگر شما اهل سنّت در کتابهای خود نقل نکرده اید که رسول خدا (ص) می گفت: گاهی که جبرئیل بر

من نازل نمی شـد، گمان می بردم که بر عمر بن الخطاب نازل گردیده، با اینکه به طور یقین و مسلّم می دانیم در قرآن آیاتی است دلالت می کند بر اینکه خداوند پیمان گرفته از حضرت محمّد (ص) بر رسالتش؟

ملک در حالی که با تعجّب نظر به وزیر می نمود گفت:

آیا صحیح است آنچه را علوی بیان نمود، که حتما روایت

[صفحه: ۵۳

شک رسول خدا در نبوّتش، در کتابهای اهل سنّت هست

وزیر: بلی، موجود است در بعضی از کتابها.

ملک: اینکه کفر محض است ([اعتقاد به] این [چنین] مطلبی)

[پیغمبر عایشه را به دوش خود گرفت]

علوی: مطلب دیگری که اهـل سـنّت در کتابهای خود نقل نموده انـد، آنست که رسول خـدا (ص) عایشه را بر روی شانه خود سوار می نمود تا تماشا کنـد کسانی را که طبل میزدنـد و نی می نواختند، «۱۴» (من می پرسم از شـما) آیا چنین عملی شایسته پیغمبر است

عباسی: چه ضرری و چه زشتی دارد (که آن حضرت عایشه را بر کتف خود بلند نماید تا تماشا کند؟!)

علوی: آقای عباسی، آیا شـما چنین خواهید کرد شـما که در مقابل پیغمبر یک فرد عادی هستید، عیال خود را بدوش میگیری که تماشای طبل کوبان و نی زنان کند

ملک: (با اضطراب و مختصر خشم گفت) هر که

[صفحه: ۵۴

حیا و غیرت هر چه قدر هم اندک باشد، داشـته باشد راضی نمی شود که عیال خود را در بین مردم به دوش بگیرد، تا تماشای طبـل زنـان بنمایـد، تا چه رسـد برسول خـدا، که نمونه و مجسّـمه حیا و غیرت و ایمان است؟، آیا این موضوع در کتابهای اهل سنّت درج شده است؟

وزیر: بلی، موجود است در بعضی از کتابها

ملک: پس چگونه می توانیم ایمان داشته باشیم به نبوّت پیغمبری که شک

در نبوّتش داشته؟!

عباسی: ناچاریم این قبیل روایات را تاویل نماییم

علوی: چگونه می توان روایت مورد بحث را تاویل کرد (و بچه نحو میشود از ظاهر آن گذشت و معنی دگری بنماییم و آیات متشابهات قرآن را تاویل نمی کنید؟) آیا جناب ملک توجّه دارند که اهل سنّت عقیده دارند بچه خرافات و مطالب باطل و بیهوده و بی مبنا؟

عباسی: آقای علوی، مراد و مقصد شما از خرافات و باطل ها چیست؟

[صفحه: ۵۵

علوی: گفتم که شما اهل سنّت معتقد هستید که:

۱ - خدا همانند بشر، دست و پا دارد و حرکت می کند

۲ - قرآن تحریف گردیده و در آن اضافه و کم شده

۳ - رسول خدا عملی انجام داده که همانند آن را انجام نمی دهد هیچ کس، حتّی عادی ترین مردم، که عایشه را بدوش خود سوار نموده برای تماشای طبل زنان.

۴ - رسول خدا (ص) در نبوّت خود شک داشته

۵ - به کسانی که قبل از علی بن ابی طالب زمام امور مسلمین را بدست گرفته اند، معتقدید، با اینکه حکومت آنان مشروع نبوده به طور مسلّم، چون بسبب شمشیر و توسّل به زور به حکومت رسیدند و در آن مقام ثابت ماندند

۶ - در کتابهای شما روایت شده از ابوهریره و امثال او (عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه) که جعل حدیث می نمودند و شیوع می دادند بین مردم.

ملک گفت: رها کنید این موضوع را (دانستیم باطل بودن اینها را) و در مطلب دیگری گفتگو نمایید؟

[صفحه: ۵۶

علوی: اهل سنّت نسبت می دهند به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله چیزهایی را که شایسته نیست بیک فرد عادی نیست داد

عباسی: مثلا چه نسبتی می دهیم به آن حضرت؟

[معنی «عبس و تولی»]

علوی: مثل اینکه می گویید: «عَبَسَ

وَ تَوَلّی، انْ جاءَهُ، الْاعْمی » (عبوس و ترشرو گشت چون آن مرد نابینا حضورش آمد - ۲ عبس) درباره رسول خدا نازل شده (که آن حضرت از آمدن عبد اللّه بن امّ مکتوم نابینا ناراحت شد)

عباسی: چه مانعی دارد که آن حضرت ناراحت شده باشد (برای آمدن مرد نابینائی؟).

علوی: مانعش گفتار خداوند است که می فرماید:

إِنَّک لَعَلی خُلُقٍ عَظِیم (تو دارای اخلاقی نیکو هستی - ۴ قلم) و می فرماید: «وَ ما ارْسَلْناك إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ» (ای رسول، ما تو را نفرستادیم مگر آنکه رحمت برای اهل عالم باشی - ۱۰۷، انبیا) پس آیا عاقلانه است، پیغمبری که خداوند توصیفش کرده به داشتن حسن خلق و وجود مقدّسش را رحمت

[صفحه: ۵۷]

للعالمین، قرار داده، ناراحت و روگردان شود از، مرد نابینای با ایمان، آیا این عمل انسانی است؟

ملك: عاقلانه نیست که بگوییم این عمل سر زده باشد از پیغمبری که نمونه کامل انسانی و واسطه رحمت الهی است و لکن آقای علوی این آیات مورد بحث درباره چه کسی نازل گردیده؟

[گفتگو با دانشمند مسیحی، در معنی آیه]

علوی: در احادیث صحیحی که از اهل بیت پیغمبر (ع) که قرآن در آن خانواده نازل شده (و آنان از معنی و شان نزول آیات از تمامی مردم داناترند) نقل شده که درباره عثمان بن عفّان نازل گشته، گاهی که این امّ مکتوم وارد شد، چهره خود را از او بگردانید.

یکی از علمای شیعه به نام سید جمال الدّین که در جلسه حضور داشت، گفت: برای من گفتگو و بحثی با یکی از دانشمندان مسیحی درباره این آیات پیش آمده که بی مناسبت نمی دانم بیان آن را.

بمن گفت که پیغمبر ما حضرت عیسی افضل و برتر از

[صفحه: ۵۸]

پیغمبر

شما حضرت محمّد است، گفتم چرا و بچه دلیل گفت: پیغمبر شما بد اخلاق بود، به طوری که برای ورود مرد نابینایی ناراحت شده و چهره در هم کشیده و صورت خود را از وی گردانیده، طبق آیه قرآنتان که می گوید: «عَبَسَ وَ تَوَلَّی انْ جاءَهُ الْاعْمی » و لکن پیغمبر ما حضرت عیسی دارای حسن خلق بوده چنانکه از هیچ کس روی نمی تابید (حتی از بیماران کریه المنظر) که بینا می کرد نابینایان را و سالم می فرمود:

مبتلایان به مرض پیسی و جذام، را.

در جواب گفتم: چنین نیست که تو گمان کرده ای، بلکه ما شیعیان می گوییم که آن آیات درباره عثمان بن عفّان نازل شده، نه درباره پیغمبر اسلام و علی التحقیق آن حضرت دارای اخلاق نیک و صفات عالیه انسانی و خصلتهای پسندیده، همچنانکه خدای تعالی درباره حضرتش می فرماید: «وَ إِنَّک لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» و می فرماید: «وَ ما ارْسَلْناك إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ».

[صفحه: ۵۹

دانشمند مسیحی گفت: آنچه من گفتم، از یکی از خطبای اهل سنّت در مسجدی در بغداد شنیدم.

علوی: در نزد ما شیعیان شهرت دارد که بعضی از راویان متملّق چاپلوس و آنان که دین را بدنیا می فروختند، شان نزول آیه را به پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله نسبت می دادند، تا پاك سازند مقام حکومت عثمان را چون شیوه آنها این بوده که نسبت دروغ بخدا و رسولش می داده اند، تا رفتار (خصمانه و غاصبانه و غیر انسانی) خلفا و فرمانروایان خود را پاك سازند

ملک: (مطلب بر ما روشن شد) رشته سخن را بگردانید و در موضوع دیگر سخن بگویید؟

[ایمان سه خلیفه]

عباسی: شیعیان منکر ایمان سه خلیفه (ابو بکر عمر و عثمان) هستند؟! با اینکه این

حرف و عقیده صحیح نیست، زیرا اگر مؤمن نبودند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم، از آنان دختر نمی گرفت و به ایشان هیچ گاه دختر نمی داد.

[صفحه: ۶۰

علوی: شیعه عقیده دارد که ابوبکر و عمر و عثمان قلبا و باطنا مؤمن نبودند و تظاهر به اسلام می نمودند و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله قبول اسلام می فرمود از هر کسی که شهادتین را بزبان جاری می ساخت، اگر چه واقعا منافق بود و با آنان همانند یک فرد مسلمان رفتار می فرمود و اینکه آن حضرت از ایشان دختر گرفت و به ایشان دختر داد به همین جهت بود.

عباسی: چه دلیلی دارید بر مؤمن نبودن ابوبکر.

علوی: دلائل قطعی و محکمی زیاد در دست - داریم، از جمله در بسیاری از جاها خیانت برسول خدا صلی اللّه علیه و آله نموده و یک نمونه آن تخلّف و سر پیچی نمودن او است از لشکر اسامه، که نافرمانی از امر رسول خدا می باشد و قرآن کریم در ردیف مؤمنین بحساب نیاورده هر کسی را که نافرمانی پیغمبر کند، طبق آیه شریفه وافی هدایه:

فَلا وَ رَبِّک لا یؤْمِنُونَ حَتَّی یحَکمُوک فِیما

[صفحه: ۶۱

شَجَرَ بَینَهُمْ ثُمَّ لا یجِدُوا فِی انْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیتَ وَ یسَلِّمُوا تَسْلِیماً.

۶۵ نساء

(نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند، مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آنگاه بهر حکمی که - به سود و زیان آنها - کنی هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته و کاملا از دل و جان تسلیم فرمان تو شوند، ۶۵ نساء)

بنابراین، ابوبکری که نافرمانی پیغمبر کرده داخل در مفهوم و مصداق

به تمام معنای این آیه است، که هر کس مخالفت آن حضرت نماید ایمان ندارد؟

و مطلب مهمتر اینکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله لعن فرموده کسانی را که تخلّف از لشکر اسامه کنند و گفتیم که ابوبکر تخلّف کرد و به همراه اسامه به جنگ رومیان نرفت و علی التحقیق مورد لعن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله واقع شده و به طور مسلّم می دانیم همه که آن حضرت مؤمن را در هیچ موقع لعن نمی فرماید.

[صفحه: ۶۲

[ابو بکر از اسامه تخلف کرد]

ملک متوجّه وزیر شد و گفت: آیا صحیح، است؟ ابوبکر تخلّف کرد از لشکر اسامه؟ (و به همراه ایشان نرفت؟ با اینکه پیغمبر امر به رفتن فرموده بود.

وزیر: بلی، این چنین نوشته اند مورّخین «۱۵».

ملک: بنابراین، با بیانی که آقای علوی نمودند، ابوبکر مؤمن نبوده است؟

وزیر: اهل سنّت در تخلّف ابوبکر تاویلاتی دارند.

ملک: آیا تاویل می تواند مطلب واقعی را بر خلاف و دگرگون سازد؟ اگر چنین باشد، پس هر مجرمی برای ارتکاب جرمش تاویلاتی خواهد داشت؟

و به این سبب دامنه جرم وسیع خواهد شد؟

(مثلا دزد برای علّت دزدیش می گوید: فقیر و محتاج بودم و شارب الخمر خواهد گفت: مهموم و مغموم

[صفحه: ۶۳

بودم، خواستم ساعتی از غم رهایی پیدا کنم و همانند اینها که هر مجرمی دلیلی خواهد آورد و در این صورت اختلال در نظم زندگی و امنیت به وجود می آید و مردم ضعیف هم جرات بر گناه پیدا می کنند، تا چه رسد به افراد نیرومند و با نفوذ، بنابراین نمی شود هر چیزی را تاویل کرد؟).

عباسی: از خجلت و شرمندگی چهره اش سرخ گردید و متحیر و متفکر شد چه جواب دهد و چه بگوید، بناچار بخود

فشار آورد و گفت: دلیل بر عدم ایمان قلبی عمر چیست؟

[شک عمر در نبوت پیغمبر]

علوی: دلیلهای بسیاری هست بر عدم ایمان او، از جمله خودش تصریح به نداشتن ایمان نموده.

عباسی: در کجا و چه وقت تصریح به نداشتن ایمان کرده؟

[قضیه حدیبیه]

علوی: در آن موقعی که گفت: مَا شَکَکْتُ فِی

[صفحه: ۶۴]

نبوّه محمّد (قطّ) مثل شکی یوم الحدیبیه، «۱۶» من هرگز شک نکرده بودم در نبوّت و پیغمبری محمّد همانند شکی که در روز (جنگ) حدیبیه نمودم

و طرز کلام عمر میرساند که همیشه در نبوّت پیغمبر ما شک داشته و لکن شک او در حدیبیه از وقتهای دیگر قوی تر بوده، آقای عباسی، تو را بخدا قسم، کسی که در نبوّت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) شک داشته باشد، آیا می توان مؤمنش دانست؟

عباسی: با یک دنیا خجلت و شرمندگی سر پیش افکند و چون جوابی نداشت، سکوت کرد.

ملک: متوجّه وزیر شد و گفت: وزیر، گفتار

[صفحه: ۶۵]

آقای علوی صحیحست؟ عمر چنین بود؟ شک در نبوّت پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم داشته؟

وزیر: بلی، روات احادیث از او نقل کرده اند

ملک: عجب، عجب؟ (جدّا عجیب است؟) من

[صفحه: ۶۶]

همیشه با خود می گفتم: عمر، از سابقین اسلام است و مؤمن واقعی و حقیقی و لکن الآن بر من روشن و آشکار شد که اصلا در ایمانش شک و شبهه است؟

عباسی: جناب ملک آرام باشید و سست عقیده نباشید و در عقیده خود ثابت و استوار و محکم باشید و دچار تزلزل عقیده ای

نشوید به واسطه خدعه این علوی کذّاب و دروغگو؟

ملك صورت خود را از طرف عباسی گردانید و با کمال خشم و غضب گفت: وزیر دانشمند ما آقای، نظام الملك (که همه می دانیم از متون کتابها کاملا با خبر و مطلع است) می گوید:

آقای علوی در تمام گفتار و بیانش راستگو است و (بر خلاف حقّ و حقیقت سخنی نگفته) می گوید: گفته عمر درباره شکش در نبوت پیغمبر در کتابها موجود است و این عباسی ابله نادان می گوید: علوی دروغگو است؟ آیا این عناد و لجاجت و حقّ کشی نیست؟

[صفحه: ۶۷]

سکوت سر تا سر مجلس را فرا گرفت (و قلبها به تپش افتاد و وحشتی جمعیت را فرو گرفت) و ملک هر لحظه بر خشم و غضبش افزوده می شد و سخت ناراحت شد از گفتار عباسی و عباسی و علماء دیگر اهل سنّت از خجلت و درماندگی سر به پیش افکندند و وزیر هم سکوت کرده و سخنی نمی گفت و علوی سر بلند کرده و چشم به صورت ملک دوخته بود تا نتیجه بحث و گفتگو را دریابد.

لحظات سختی بر عباسی می گذشت و آرزو می کرد ای کاش زمین شکافته می شد و مرا در خود فرو می برد، یا ملک الموت می آمد و او را قبض روح می نمود، تا زنده نباشد و این شرمندگی و منظره نامطلوب ببیند، چون بطلان مذهبش آشکار گشته و علنی شده عقیده او به خرافات در حضور ملك و وزیر دانشمند و سائر علما (ی شیعه و اهل سنّت) و ارکان دولت و

[صفحه: ۶۸]

مملکت، لکن چه کند بیچاره؟ ملك او را خواسته برای سؤال و جواب و تمیز بین حقّ و باطل.

[ازدواج عثمان با رقیه و ام کلثوم]

عباسی قوّه فکری و نیروی مغزی خود را جمع کرد و گفت: چه می گویی آقای علوی درباره عثمان؟

آیا مؤمن نبود با اینکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم دو دختر خود را به نام رقیه و امّ کلثوم، تزویج او کرد

علوی: دلیل بر

عـدم ایمـانش بسیار است و بس است در نداشـتن ایمان، اینکه تمام مسـلمانان که صـحابه پیغمبر هم در میان ایشان بودنـد، به واسـطه اعمـال و رفتـار ناشایست و خلاف دین او، اجتماع کردنـد و او را کشـتند و شـما اهل سـنّت روایت می کنـد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرموده: «لا تجتمع امّتی علی خطاء» امّت من اجتماع بر خطاء و ضلالت و گمراهی نمی نمایند، بنابراین ممکنست که مسلمانان اجتماع نمایند در حالی که صحابه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم در میان ایشان هستند و به قتل برسانند مؤمنی را در حال ایمان داشتن؟!

[صفحه: ۶۹

[عایشه دشمن سرسخت عثمان بود و رفتار او با صحابه]

مگر عـایشه نبود که او را تشبیه به نعثـل یهودی می کرد و می گفت: اقْتُلُوا نَعْثَلًا؟ بکشـید این عثمـان شبیه به نعثـل را که کـافر شده، بکشید او را که خدا او را بکشد؟ «۱۷».

مگر عثمان، عبد اللّه بن مسعود که از صحابه خاص رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و مورد اطمینان آن حضرت و از جمله:

کتّاب وحی بود، آن قدر نزد که مبتلا به بیماری فتق شد و مدّتی در بستر بیماری افتاده بود، تا

[صفحه: ۷۰

از دنیا رفت (آیا مؤمن چنین می کند؟)؟ «۱۸»

[ابو ذر غفاری]

مگر عثمـان، ابوذرّ غفـاری (جنـدب بن جنـاده) که از صـحابه خـاصّ رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله است و آن حضـرت در حقّش فرمود: «مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَ لَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ» (زمین کسـی را برنداشـته و آسـمان سایه نیفکنده بر مردی که راستگوتر از ابوذرّ باشد). «۱۹»

[صفحه: ۷۱

بـا نهـایت جبر و اکراه و اذیت و آزار تبعیـد به شـام کرد از مـدینه منوّره و بعـد از آن به ربـذه «۲۰» که بـا تهی دستی و فقر زندگانی را به پایان رسانید و در ربذه به خاک سپرده شد.

[اموال عثمان]

در حـالی که عثمـان روی پول هایی که از بیت المال مسـلمین بود می غلتیـد و بیت المال را فقط تقسـیم می کرد بین خویشان خود، از

[صفحه: ۷۲

امویین و مروانیین. «۲۱»

ملك به وزیر گفت: علوی راست می گوید؟ عثمان چنین رفتاری را داشت؟

[صفحه: ۷۳

وزیر: بلی، مورّخین چنین نقل می کنند «۲۲»

[شوری برای خلافت عثمان]

ملك: اگر چنین رفتار ناشایست و خلاف انسانی داشته، چگونه مسلمانان او را به عنوان خلیفه انتخاب کردند و قبول داشته اند؟

وزیر: انتخابش با شوری انجام شد.

علوی: ساکت باش آقای وزیر، چرا بیان می کنی مطلبی را که صحیح نیست؟

ملك توجّهی به علوی کرد و گفت: شما در این باره چه می گویید؟

علوی: آقای وزیر اشتباه گفتند، زیرا عثمان به حکومت رسید طبق وصیت و سفارش عمر و پس از عمر چهار نفر از منافقین مشهور معلوم الحال به نام طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقّاص و عبد الرّحمن بن

[صفحه: ۷۴

عوف او را برگزیدند به حکومت و آیا این چهار نفر منافق در حکم تمام مسلمانان هستند تا بگوییم: شوری شده و با مشورت همه مسلمانان به حکومت رسید؟

و علاوه در تاریخ ثبت شده که این چهار نفر منافق هم از عثمان کناره گیری نمودند وقتی که دیدند از حدّ خود تجاوز کرد و بی احترامی نمود به اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و در امور مسلمانان با کعب الاحبار یهودی (مکار حیله گر طماع کینه ورز) مشورت می کند و اموال مسلمین را توزیع و پخش کرد بین اولاد و وابستگان مروان و به همین سبب این چهار نفر پایه گذاری کشتن عثمان را نمودند و مردم را تحریص به قتل او کرده (و تا پایان کشتنش از پای ننشستند).

ملك

نظری به وزیر افکند و گفت: علوی صحیح می گوید

وزیر: بلی، تاریخ نویسان چنین نقل کرده اند.

ملک: پس چرا گفتی با شوری به خلافت رسید؟!

[صفحه: ۷۵]

وزیر: منظورم، شورای این چهار نفر بود

ملک: یک نفر برای چهار نفر انتخاب شود، آیا می توان گفت: با شورای جمیع مسلمانان انتخاب شده؟

وزیر: بلی، زیرا این چهار نفر از جمله کسانی هستند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم بشارت بهشت به آنها داده است.

[عشره مبشره]

علوی: چه می گویی آقای وزیر؟ چرا بیان می کنی چیزی را که پایه اساسی و محکمی ندارد؟

حدیث: عشره مبشّره بالجنه، دروغ محض و نسبت نادرستی است به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم).

عباسی: چگونه می گویی دروغ است؟ با اینکه راویان موثّق و مورد اطمینان حدیث: عشره مبشّره، را می گویند

علوی: دلیلهای بسیاری هست بر دروغ بودن این حدیث و برای روشن شدن مطلب، سه دلیل یادآوری می نمایم:

اوّل - چگونه رسول خدا «ص» بشارت بهشت داده

[صفحه: ۷۶]

بکسی که به وجود مقدّس آن حضرت اذیت و آزار رسانیده چنانکه مفسّرین و مورّخین نقل کرده اند که طلحه (در بسیاری از مواقع) می گفت: هرگاه محمّد بمیرد با زنان او ازدواج خواهیم کرد و من عایشه را خواهم گرفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از این سخن طلحه ناراحت شدند، که این آیه در همین رابطه نازل گردید:

وَ ما کانَ لَکمْ انْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا انْ تَنْکحُوا ازْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ ابَداً إِنَّ ذلِکمْ کانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِیماً

(و نباید هرگز رسول خدا را - در حیات - بیازارید و نباید با زنانش ازدواج کنید بعد از وفاتش، که این کار در پیش خدا - گناهی -

بسیار بزرگ است)

آیا ممکن است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بگوید اهل بهشت است و حال آنکه خدا درباره اش فرموده:

برای او عذابی است دردناك؟

[گفتار پیغمبر (ص) درباره علی (ع) و مدارک آن از کتابهای اهل سنت ۶]

دوّم اینکه طلحه و زبیر با علی علیه السّلام جنگیدند و حال آنکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله درباره آن حضرت فرموده

[صفحه: ۷۷]

یا علی حربك حربی و سلمك سلمی «۲۳».

یا علی جنگ با تو جنگ با منست و تسلیم و صلح با تو تسلیم و صلح با منست و فرموده: مَنْ أَطَاعَ عَلِيّاً فَقَدْ أَطَاعَنِی و من عصی علیا فقد عصانی «۲۴»

هر فرمان علی را برد فرمان مرا برده و هر که نافرمانیش کند، نافرمانی مرا نموده و فرموده:

علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض «۲۵» ، علی با قرآنست و قرآن با او،

[صفحه: ۷۸]

و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر به من برسند و فرموده: علی مع الحقّ و الحقّ مع علی یدور الحقّ معه حیثما دار «۲۶».

(همه جا) علی با حقّ است و حقّ با علیست، که حقّ با او همراه است هر کجا باشد؟

[صفحه: ۷۹]

بنابراین کسی که با پیغمبر صلی اللّه علیه و آله سر جنگ داشته و می جنگیده و نافرمانی آن حضرت می نموده، آیا در بهشت خواهد بود؟ آیا کسی که با حقّ و قرآن می جنگیده مؤمنست (به عقیده شما و بهشتی خواهد بود)

[طلحه و زبیر]

سوّم: اینکه طلحه و زبیر سعی و کوشش بسیار داشتند در قتل عثمان، که آخر الامر منجرّ به قتل او شد آیا ممکن است که عثمان و طلحه و زبیر، هر سه نفر در بهشت باشند؟ در حالی که سبب قتل یکدیگر شده اند و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در حدیثی فرموده: القاتل و المقتول

[صفحه: ۸۰

كلاهما فى النّار، كشنده و كشته شده هر

ملک با یک دنیا تعجّب پرسید: (آقایان علما) آنچه را آقای علوی بیان کرد، صحیح است؟

وزیر ساکت بود و هیچ نگفت.

عباسی و علمای دیگر اهل سنّت ساکت بودند

ملک: علمای شیعه چه می گویند؟ آیا به حقّ سخن می گویند؟ آیا شیطان به شخصیت شما اجازه می دهد تا اعتراف به حقّ کنید؟ آیا نفس امّاره شما راضی نمی شود که در مقابل حقّ و حقیقت و واقعیت سر تسلیم فرود آورید؟ آری، آری گمان می کنید که اعتراف به حقّ امریست سهل و ساده؟

نه، نه، جدّا سخت و مشکل است، زیرا عصبیت که از جاهلیت سرچشمه میگیرد باید خورد و لگد زده و پایمال گردد و مخالفت با هوای نفس شود، ولی، چه میشود کرد، مردم، نادان و پیرو هوای نفس و طرفدار امور باطله هستند، مگر مردم با

[صفحه: ۸۱

ایمان (که به تمام معنی توجّه به حقّ دارند) و لکن با کمال تاسّف عدّه ایشان کمست؟

مجدّدا سکوت مجلس را فرا گرفت،

در این هنگام سید علوی سکوت جلسه را بر هم زد و پرده خاموشی را شکست و گفت: ملک بداند که آقای وزیر و آقای عباسی و علمای دیگر که حاضر می باشند، به خوبی می دانند، راستگویی و درستی گفتار مرا و درک نموده اند حقیقت و واقعیت آنچه را که بیان کردم و اگر این آقایان حاضر در جلسه منکر حقّانیت گفتار من باشند، در شهر بغداد علماء و دانشمندانی هستند (از شیعه و اهل سنت) که شهادت بدرستی و راستی گفتار من می دهند و صحّت و حقیقت بیانات مرا تصدیق می نمایند و در همین مدرسه کتابهایی موجود است که شاهد گفتار منست و مصادر معتبره ای در کتابخانه است

که از هر جهت تصریح به صحّت و حقیقت اظهارات مرا دارد،

[صفحه: ۸۲]

پس اگر آقایان حاضر، اعتراف به صدق کلام من کردند و قبول دارند آنچه را گفتم، بحقّ و حقّانیت رسیده ایم

و در صورتی که نپذیرفته باشند، همین الآن کتابهای معتبر شما اهل سنّت را از کتابخانه مدرسه می آورم تا رفع شک و تردید و تحیر بشود و حقّ از پشت پرده کتمان بیرون آید (و گرد و غبار جهل و باطل از چهره دین و مذهب و عقاید زدوده شود؟).

ملک وزیر را طرف خطاب قرار داد و گفت: آیا این آقای علوی صحیح می گوید؟ کتابها و مصادر معتبر ما تصریح به صحّت گفتار و بیانات ایشان دارد

وزیر: بلی، بلی، کاملا، کاملا.

ملک: اگر صحّت دارد، چرا ساکت ماندی؟!

وزیر: خوش نداشتم که بدگویی کرده و طعن و اهانتی زده باشم به اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله.

علوی: عجیب است، جدّا عجیب است؟ شما آقای وزیر، خوش ندارید، ولی خدا و رسولش خوش

[صفحه: ۸۳]

دارند و دوست میدارند که حقّ بیان شود، همچنانکه خدای تعالی بعضی از اصحاب منافق را بداشتن نفاق معرّفی فرموده و رسولش را دستور جهاد با آنها داده، همچنانکه دستور جهاد با کفّار داده است و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بعضی از اصحاب خود را که منافق بودند لعن فرموده؟

[آیا صحابه عادل بودند؟]

وزیر: مگر نشنیدید آقای علوی، بیان آقایان علما را که گفتند: همه اصحاب پیغمبر عادل بودند

علوی: شنیدم بیانات آقایان را و لکن می دانم که دروغ و تهمت است، زیرا ممکن نیست همه آنان عادل باشند، با اینکه بعضی از آنها را خدا و بعضی را رسول خدا صلّی اللّه

علیه و آله و سلّم و بعضی را بعضی دیگر از صحابه لعن کرده اند و حتّی بعضی از آنها با بعضی دیگر قتال و جدال نموده اند و بعضی از آنها به بعضی دیگر سخنان زشت و رکیک و فحش و ناسزا گفته اند و بعضی از آنها بعضی از مسلمانان را کشته اند؟

[صفحه: ۸۴

[خلافت خلفاء]

عباسی دید از همه طرف راه بر او بسته شد، خواست راه سخن را بگرداند، تا شاید بتواند فرار کند لذا گفت: جناب ملک به علوی بفرمایند اگر خلفاء مؤمن نبودند، چگونه مسلمانان ایشان را به عنوان خلیفه قبول و انتخاب کردند و به ایشان اقتدا می نمودند؟

علوی: اوّلا - همه مسلمانان ایشان را به عنوان خلیفه انتخاب نکردند، بلکه تنها اهل سنّت انتخاب، نموده اند و ثانیا - کسانی که معتقد به خلافت اینان هستند بر دو قسمند، جاهل و معاند، امّا جاهل، خبر از فضایح اعمال و کردار ناشایست و اسرار پنهانی آنان ندارد و تصوّر می کند که افرادی پاک و با ایمانی هستند و امّا معاند، برایش اقامه دلیل و برهان فائده ندارد، تا زمانی که اصرار بر عناد خود دارد و لجاجت بخرج می دهد و در رابطه با این دسته از مردم است که خدای تعالی می فرماید:

«و لو جئتهم بکلّ آیه لا یؤمنون» ، (هر گونه

[صفحه: ۸۵

دلیل و برهان برای ایشان بیاوری نمی پذیرند).

و می فرماید: «سَواءٌ عَلَیهِمْ ا انْذَرْتَهُمْ امْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یؤْمِنُونَ» (مساویست برای آنها چه بترسانی از عذاب الهی یا نترسانی ایمان نمی آورند).؟

[اشتباه در تعیین خلیفه]

ثالثا: مردمی که اینها را به عنوان خلیفه انتخاب کردند، اشتباه کردند در انتخاب کردن، همچنانکه مسیحیان اشتباه کردند و گفتند: «المسیح بن اللّه» (نعوذ باللّه - حضرت مسیح پسر خدا است) و همانند یهود که اشتباه کردند و گفتند: «عزیر ابن اللّه» ، (نعوذ باللّه - عزیز فرزند خدا است).!!

بنابراین، برای محفوظ و مصون ماندن انسان از خطا و اشتباه باید اطاعت خدا و رسولش کند و پیرو حقّ باشد، نه آنکه پیرو مردم باشد، چون دچار

خطا و راه باطل میشود؟ چنانکه خدای تعالی می فرماید: «اطِیعُوا اللّهَ وَ اطِیعُوا الرَّسُولَ» (در تمام امور فقط اطاعت خدا و رسولش را بنمایید)

[صفحه: ۸۶

ملک: رها نمایید این مطلب را و بحث نکنید و در اطراف موضوع دیگر سخن بگویید؟

علوی: از جمله اشتباهات اهل سنّت و خطایشان آنست که: ترک نمودند علی بن ابی طالب علیه السّلام را و کورکورانه دنباله رو گذشتگان خود شدند.

عباسی: چگونه اشتباه کردند و کورکورانه میروند

علوی: زیرا علی بن ابی طالب را رسول خدا صلی اللّه علیه و آله معین فرمود و این سه نفر را پیغمبر معین نفرموده و سپس متوجّه ملک شد و فرمود:

جناب ملک، اگر کسی را به جانشینی خود معین، نمودید، آیا وزراء و اعضاء حکومت و کارمندان دولت نباید از دستور شما پیروی نمایند و شخص معین شده از طرف شما به عنوان خلیفه رسمی قبول داشته و اطاعت امرش نمایند؟ آیا چنین حقّی را دارند که شخص تعیین شده شما را کنار زده و شخص دیگری را به میل خود برگزینند و از او پیروی نمایند

[صفحه: ۸۷

ملک: بلکه لازم و واجب است بر تمام مردم که فرمان جانشین مرا ببرند، طبق دستور و تعیین من؟

[خلافت علی (ع)]

علوی: شیعیان چنین هستند، که متابعت خلیفه و جانشینی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بامر خداوند متعال معین فرموده، می نمایند و او (طبق نقل شیعه و سنّی) علی بن ابی طالب علیه السّلام است و غیر او را ترک کردند

عباسی: لکن علی بن ابی طالب اهلیت برای خلافت نداشته، زیرا از نظر سنّ کوچک و ابوبکر بزرگتر بوده، لذا حقّ تقدّم با ابوبکر است و دیگر اینکه

علی، بزرگان عرب را کشته و شجاعانشان را از پای درآورده بود، به همین جهت مردم راضی به خلافت او نبودند و ابوبکر کسی را نکشته بود تا مستوجب خشم مردم باشد و از خلافتش ناراضی باشند؟

علوی: ملک شنیدند و توجّه دارند که آقای عباسی می گویند: مردم داناتر از خدا و رسولش هستند در تعیین کسی که صلاحیت و شایستگی مقام خلافت را

[صفحه: ۸۸

دارد؟ زیرا به دستوری که خدا و رسولش داده اند در تعیین علی بن ابی طالب برای خلافت توجّهی ندارند که گویی خدای علیم حکیم تشخیص نمی دهد صلاحیت و شایستگی و توانایی کسی که حائز مقام خلافت باشد؟

تا اینکه بعضی از مردم جاهل قیام و اقدام کنند و کسی را که صلاحیت دارد تشخیص دهند و معین نمایند؟

(جناب ملک) مگر خدای تعالی نفرموده است:

وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ امْراً انْ یکونَ لَهُمُ الْخِیرَهُ مِنْ امْرِهِمْ وَ مَنْ یعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِیناً (هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست - که رای خلافی اظهار نمایند - و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند به گمراهی سختی گرفتار شده است) (۳۶، احزاب).

و نفرموده است!:

یا ایهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکمْ لِما یحْییکمْ

(۲۴ - انفال).

[صفحه: ۸۹

ای اهل ایمان اجابت کنید خدا و رسولش را هرگاه شما را دعوت کردند به چیزی که شما را به حیات ابدی می رساند

عباسی: من هرگز نگفتم که مردم داناتر از: خدا و رسولش هستند؟

علوی: پس آنچه قبلا بیان نمودید بیهوده بود؟

زیرا وقتی که خدا و

رسولش معین نمایند شخصی را برای خلافت و امامت و رهبری امّت، حتما لازم است که پیروی از دستور او بشود؟ خواه مردم از آن شخص راضی باشند یا نباشند (چون رضایت مردم شرط نیست در تعیین شده خدا و رسول؟).

عباسی: چه باید کرد؟ اهلیت علی بن ابی طالب برای خلافت اندک بود.

علوی: اوّلا مفهوم و معنی و نتیجه سخن شما این میشود که خداوند نمی شناخت علی را آنچنان که باید شناخت و بالنتیجه، کمبودی اهلیت او را نمی دانست و با این حال آن حضرت را تعیین فرمود برای خلافت؟!

[صفحه: ۹۰

این کفر محض است و ثانیا اهلیت واقعی برای خلافت و امامت فقط به طور کامل و وافر در وجود مقدس علی بن ابی طالب علیه السّلام موجود و دیده میشود که در غیر آن حضرت دیده نمی شد و وجود نداشت؟

عباسی: از جمله موارد اهلیت آن حضرت چیست؟

[موارد تقدم علی (ع)]

علوی: موارد اهلیت و حقّ تقدّم آن حضرت بسیار است، اوّلین آن تعیین خدا و رسول، دوّم: آنکه آن حضرت اعلم صحابه پیغمبر بود، چنانکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله می فرمود: اقضاکم علی، «۲۷» علی در علم قضاوت از همه شما صحابه و امّت بالاتر است و عمر بن الخطاب می گفت: اقضانا علی، «۲۸» داناترین ما در قضاوت علی

[صفحه: ۹۱

است و نیز رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می فرموده: انا مدینه العلم و علی بابها «۲۹» من شهر علم هستم و علی درب آن و خود علی علیه السّلام می فرموده: علّمنی رسول اللّه الف باب من العلم یفتح لی من کلّ باب الف باب، تعلیم داد مرا پیغمبر هزار باب علم که

از هر باب آن هزار باب علم بروی من گشوده شد.

[صفحه: ۹۲

و از هر جهت واضح و روشن است که عالم مقدّم بر جاهل می باشد، همچنانکه خدای تعالی می فرماید:

هَلْ یسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یعْلَمُونَ آیا اهل علم و دانش با مردم جاهل نادان یکسانند؟

سوم: اینکه علی علیه السّلام بی نیاز از علم و دانش و نیروی فکری دیگران بود و لکن دیگران بی نهایت محتاج آن حضرت بودند، چنانکه ابوبکر گفت: اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم، (رها کنید مرا زیرا من بهتر از شما نیستم و بهتر از همه علی است که در میان شما است و عمر بیش از هفتاد موضع در زمان حکومتش اظهار عجز نموده و گفته لو لا علی لهلک عمر، اگر علی نبود عمر هلاک می شد «۳۰»

[صفحه: ۹۳

و نیز عمر می گفت و لا ابقانی اللّه لمعضله لست فیها یا ابا الحسن «۳۱» خدا زنده نگه ندارد مرا در مشکلی که برای حل آن تو نباشی ای ابوالحسن (کنیه علی، ع) و می گفت: لا یفتینّ احدکم فی المسجد و علی حاضر، مبادا کسی بیان کند حکم مطلب و مساله

[صفحه: ۹۴

و موضوعی را در مسجد و حال آنکه (حلّال مشکلات) علی حاضر باشد،

چهارم: آنکه علی بن ابی طالب علیه السّلام کوچکترین نافرمانی خدا را ننموده بود و غیر خدا را نپرستیده، از ولادت تا شهادت سجده بر بت نکرده، لکن ابوبکر و عمر و عثمان مرتکب گناه و نافرمانی خدا شده اند و پرستش غیر خدا ننموده اند و سجده بر بت کرده اند و خدای تعالی می فرماید: لا ینالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ، نیابت من بظالمین نمی رسد و از جمله واضحاتست که عاصی و

گنهکار ظالم است و اهلیت ندارد ظالم برای رسیدن بمقام نبوّت و خلافت؟

[ابو بکر گفت: إِنَّ لِی شَیْطَاناً یَعْتَرِینِی !]

پنجم: آنکه علی علیه السّلام (طبق شهادت تاریخ) صاحب فکر سلیم و دارای عقلی بزرگ و رایی صحیح که از اسلام سرچشمه می گرفت بود، در حالی که دیگران صاحب رای صحیحی نبودند، بلکه دارای فکری شیطانی بودند، که از ناحیه شیطان به آنان تلقین می شد، چنانکه ابوبکر می گفت: إنّ لی شیطانا یعترینی، مرا

[صفحه: ۹۵

شیطانیست که به من کمک می کند و راههایی را نشان می دهد و تلقین می نماید،

و عمر: در بسیاری از مواضع مخالفت با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کرده،

و عثمان ضعیف الرّای، آن قدر ضعیف و ناتوان بود که از خود اراده نداشت و اطرافیان خبیث النفس او در فکر و عملش تاثیر بسزایی داشتند، همانند وزغ پسر وزغ، مروان بن حکم، که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را و آنچه اولاد در صلبش بود لعن کرد، مگر عدّه کمی مؤمن که در صلبش بوده و همچنین کعب الاحبار یهودی ملعون که مشاور سرسخت او و در تمام کارهایش اثر کلّی داشت؟

ملک به وزیر خطاب کرد و گفت: صحیحست که ابوبکر گفته انّ لی شیطانا یعترینی؟

وزیر: بلی در کتابهای روایتی موجود است «۳۲».

[صفحه: ۹۶

[عمر رد قول پیغمبر کرد]

ملک: آیا واقعا عمر مخالفت پیغمبر نموده است؟

وزیر: از آقای علوی میپرسیم که مقصودشان از مخالفت چیست (و کجا مخالفت کرده)؟

علوی: بلی، علمای شما اهل سنّت در کتابهای معتبر خود نقل کرده اند که عمر در چندین مورد ردّ قول رسول خدا صلی اللّه علیه و آله کرد و در بسیاری از مواقع مخالفت دستور آن حضرت نمود، از جمله:

۱ - وقتی که آن حضرت خواست نماز بخواند بر جنازه عبد اللّه بن ابی،

عمر اهانت و جسارت کرد، بحدی که آن حضرت متاذّی شدند از سخنان او، «۳۳» و می بینیم که خدا در قرآن می فرماید: «(وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ الِيمٌ)» و برای آنان که رسول خدا را آزار دهند عذاب دردناك مهيا است،

دوّم: وقتی که امر فرمود پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله که فاصله

[صفحه: ۹۷

شود بین عمره تمتّع و حجّ نتّع و تجویز فرمود که مرد با همسر خود نزدیکی نمایـد بین عمره و حجّ، عمر بن خطاب اعتراض کرد و گفت: محرم میشویم و منی از آلت ما بریزد؟ رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله سـخنش را ردّ فرمود و فرمود: (إنّكَ لم تؤمن بهـذا ابـدا) تو ایمـان نمی آوری هرگز؟ که نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله بـا این عبارت بیان کرد که تو از جمله کسانی هستی که به بعضی از دستورات من ایمان می آوری و به بعضی از آنها ایمان نمی آوری؟

[متعه و عمره و حج تمتع (مدارک متعه)]

سوّم: در متعه «۳۴» زنان، که شایع و حلال بوده و عمر وقتی که بحکومت رسـید و کرسی خلافت را غصب کرد گفت: مُتْعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنَا أُحَرِّمُهُمَا وَ أُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا «۳۵» ، دو متعه در زمـان پیغمبر بوده من آنهـا را حرام نمودم و عقاب می نمایم عمل کنندگان به آنها را، با اینکه خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید:

[صفحه: ۹۸

فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ اجُورَهُنَّ فَرِيضَةً

پس از اینکه بهره مند و لذّت بردید از زنان متعه شده مهر معین شده را به آنان بپردازید که فریضه و واجبست

[عمر با تحریم متعه ترویج زنا نمود (مدارک آن)]

مفسّـرین ذکر نموده انـد، در جواز متعه نازل شـده که (از زمان حضـرت خاتم الانبیاء «ص») شایع و رایـج و مشـروع و حلال و مورد عمـل (اصـحاب) بوده، حتّی قسـمتی از زمـان خلافت عمر هم در میان امت جاری بود تا اینکه عمر (روی سـیاست و نظر خاصی) حرام کرد و به این سبب عمل نامشروع زنا زیاد شد و فسق و فجور بین مسلمانان شیوع یافت و با این تحریم حکم خدا

[صفحه: ۹۹

و رسولش را تعطیل کرد و ترویج زنا و فجور نمود «۳۶».

[صفحه: ۱۰۰

و شامل حالش شد گفتار خدا در قرآن که می فرماید:

(وَ مَنْ لَمْ يحْكمْ بِما انْزَلَ اللَّهُ فَاولئِك هُمُ الظَّالِمُونَ، الْفاسِقُونَ، الْكافِرُونَ)

هر كس حكم نكند به آنچه كه خدا فرستاده از ستمكارانست، از فاسقان خواهد بود، از كافران خواهد بود، مائده آيه: ۴۴، ۴۵، ۴۷)

چهارم: در صلح حديبيه، كه گذشت در صفحه ۶۴ همين كتاب.

و غير اين موارد كه عنوان شد، بسيارى از موارد ديگر عمر مخالفت با رسول خدا صلى اللّه عليه و آله

می نموده و با گفتار خشن و ناپسند خود موجب اذیت و آزار آن حضرت می شد (که

[صفحه: ۱۰۱

این مجلس اقتضای بیان همه مطالب را ندارد و مشت نمونه هزاران خروار است؟).

[متعه در زمان رسول خدا (ص)]

ملک: در حقیقت من هم راضی به متعه زنان نیستم؟

علوی: آیا ملک اعتراف دارند که متعه یک امر مشروع اسلامی است یا خیر؟

ملک: خیر، معترف نیستم و مورد قبول ما نمی باشد

علوی: پس معنی آیه وافی هدایه: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ اجُورَهُنَّ) چیست و گفتار عمر که گفته متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه ... ، چه معنی می دهد؟ آیا از گفتار عمر فهمیده نمی شود که متعه جائز و جاری بوده در ایام زندگی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و در دوران حکومت ابوبکر و در قسمتی از زمان حکومت عمر و سپس عمر نهی کرد و ممنوع ساخت و علاوه از دلائل ذکر شده، دلائل بسیاری دیگر هست، از جمله جناب ملک بدانند که خود عمر متعه نموده است و دلیل دیگر اینکه عبد اللّه زبیر از راه متعه بدنیا آمده.

[صفحه: ۱۰۲

ملک نگاهی به نظام الملک کرد و گفت: وزیر چه می گویی در این موضوع؟

وزیر: دلائل آقای علوی در کمال صحّت و درستی است و از هر جهت محکم و لکن چون عمر نهی کرده، ما باید پیروی نماییم.

[حلال محمّد حلال الی ...]

علوی: آیا خدا و رسولش سزاوار پیروی هستند یا عمر؟ آقای وزیر، مگر نخوانده اید این آیه را که خدا در قرآن می فرماید: (ما آتاکمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ)؟

یعنی آنچه پیغمبر به شما دستور داده عمل کنید و می فرماید: (وَ اطِیعُوا الرَّسُولَ) فرمانبر پیغمبر باشید و می فرماید: (لَقَدْ کانَ لَکمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ اسْوَهٌ) هرآینه برای شما در روش و زندگی رسول خدا سرمشقی نیکو است و نشنیده اید حدیث مشهور

«حلال محمّد حلال إلی یوم القیامه و حرام محمّد حرام إلی یوم القیامه»

ملک: من به تمام دستورات

[صفحه: ۱۰۳

دارم، لکن نمی فهمم علّت مشروع بودن متعه را، من فکر می کنم که چگونه مردی حاضر میشود که دختر یا خواهر (یا مادر) خود را به دیگری بدهد تا یک ساعت مثلا از او لـذّت ببرد و بعد رهایش سازد و پس از زمانی به دیگری بدهد، همچنین تا تعداد زیاد، آیا این عمل زشت و قبیح نیست؟

علوی: چه می گویید جناب ملک؟! همچنانکه راضی میشود انسان که دختر یا خواهر خود را به دیگری به عقد دائمی بدهد، با اینکه می داند (و احتمال می دهد) - پس از مدّتی او را طلاق خواهد داد و از او لذت می برد

ملک: من، مایل و راغب نیستم به این عمل (قلبا)

علوی: با اینکه اهل سنّت اعتراف دارند این عقد دائم صحیح است و طلاقش هم صحیحست و فرقی نیست بین متعه و عقد دائم، مگر اینکه متعه تمام می شود به تمام شدن مدّتش و عقد دائم قطع میشود به طلاق و به عبارت دیگر متعه بمنزله اجاره است و عقد دائم

[صفحه: ۱۰۴

به منزله ملکیت، که اجاره در راس مدّت معین پایان می پذیرد و ملکیت قطع می گردد بفروختن، پس معلوم شد که مشروعیت متعه صحیح است، زیرا انجام حاجتی و خواسته ای از حاجات و خواسته های جسد انسانیست همچنانکه مشروعیت عقد دائمی که قطع میشود، به سبب طلاق صحیح است، زیرا به نوبه خود آن هم قضای حاجت جسد است (از نظر قوه غریزه جنسی).

[زنان فقیر جوان و بیوه]

جناب ملک میپرسم از شما درباره زنان فقیر جوانی که شوهرانشان فوت شده اند و کسی هم حاضر نشده آنها را به عقد دائم بگیرد، آیا راهی بغیر از متعه شدن برای رهایی از تنهایی

و حفظ و صیانت از فساد و فسق و فجور و اعمال نامشروع وجود دارد؟

مگر با متعه شدن مقداری اموال بدست آنها نمی رسد برای مصارف و مخارج خود و فرزندان یتیم ایشان؟

جناب ملک چه می فرماید درباره جوانان و مردانی که قدرت مالی ندارند متعهد مخارج یک زن عقدی دائمی

[صفحه: ۱۰۵

بشوند، آیا بجز متعه گرفتن راهی دارد برای رهایی از فشار قوّه غریزه جنسی و محفوظ ماندن از عمل نامشروع و خلاف عقل و وجدان و شرف و انسانیت؟

آیا متعه بهتر از عمل زنا و لواط و استمنا نیست

جناب آقای ملک، من معتقدم که سبب و باعث وقوع زنا و لواط و استمنا در میان مردم عمر است و در گناه همه اینها، عمر سهیم و شریک است (در هر کجا و هر زمان واقع شود؟) زیرا عمر متعه را تحریم کرد و شدیدا نهی نمود مردم را از آن و در بعضی از کتابها نقل شده که از زمانی که عمر متعه را منع کرد عمل زشت و نامشروع زنا در بین مردم رواج یافت؟

امّا اینکه گفتید: من راغب نیستم، باید بدانید که اسلام مجبور نکرده کسی را بر قبول داشتن و انجام دادن آن، همچنانکه ملک را مجبور نساخته که دختر خود را تزویج نماید به کسی که یک ساعت بعد از عقد او را، طلاق می دهد؟ علاوه از اینها که گفتیم، راضی

[صفحه: ۱۰۶

نبودن ملک و سایر مردم در هر امر و موضوعی دلیل بر حرمتش نمی شود؟ باید همه بدانیم که حکم خدا با میل و اراده و خواستن یا نخواستن مردم تغییر نمی کند و همیشه ثابت خواهد بود.

[عمر گفت: متعتان کانتا ...]

ملک: نگاهی به وزیر کرد

و گفت: دلیل و گفته آقای علوی در جواز متعه (بنظر ما) قوی است.

وزیر: لکن علما پیروی از دستور عمر کرده اند

علوی: اوّلا، علمایی که پیروی عمر کرده اند فقط علمای اهل تسنّن هستند، نه همه علمای اسلام.

ثانیا: حکم خدا و رسولش مقدّم است از دستور عمر

ثالثا: علمای شما اهل سنّت نقض کرده اند مشروعیت دستور و گفتار عمر را؟

وزیر: چگونه نقض کرده اند و دلیلشان بر بطلان دستور و گفتار عمر چیست؟!

علوی: زیرا عمر گفته متعتان کانتا فی عهد رسول اللّه و انا احرّمهما، متعه الحجّ و متعه النساء، دو

[صفحه: ۱۰۷

متعه بود در زمان رسول خدا و من حرام می کنم، اوّل: حجّ تمتّع، دوّم: تمتّع (صیغه) زنان، پس اگر گفتار عمر صحیح است چرا پیروی نکردند علمای شما رای او را در حجّ تمتع و مخالفت او نمودند و گفتند: حجّ تمتّع باید بجا آورده شود؟!

و اگر گفتار عمر باطل و نادرست و خود سری بود، چرا علماء شما در حرمت متعه زنان قبول و پیروی کردند و ترویج این سخن باطل را نمودند؟؟

وزیر سکوت کرد و کلمه ای بر زبان جاری نساخت

ملک یک نظر به تمام حضّار کرد و گفت: آقایان (اهل سنّت) چرا جواب آقای علوی را نمی دهید؟ چرا ساکت شدید؟ چرا اقامه دلیل نمی نمایید؟!

[گفتار شیخ حسن قاسمی]

یکی از علمای شیعه به نام شیخ حسن قاسمی، که حاضر در جلسه بود، فرمود: ایراد و اشکال بر عمر و پیروانش کاملا وارد است و به همین جهت جناب ملک بدانند که علمای اهل سنّت جوابی ندارند بدهند

[صفحه: ۱۰۸

بر ایرادی که جناب آقای علوی حفظه اللّه بیان فرمودند

ملک: این موضوع را رها کنید (چون بطلان قول عمر بر همه ما ثابت

گردید) و در موضوع دیگر بپردازید

[فتوحات عمر]

عباسی: شیعیان چنین گمان دارند که عمر هیچ گونه فضیلتی ندارد، با اینکه همین بسّ در فضل و شرافت او، فتح بلاد کرد و مردم را بطرف اسلام برد

علوی: برای این مطلب هم ما شیعیان جوابهای زیادی در دست داریم (مطابق با عقل و منطق).

اوّل: حکام و پادشاهان که کشورها را میگیرند برای توسعه مملکت و مادیت و موقعیت سلطنت ایشان است، آیا این فضیلت میشود برای پادشاهی که کشورگشایی می نمایند؟!

دوّم: سلّمنا، به اینکه فتوحات و کشورگشائی، فضیلت باشد، آیا فتوحات عمر در مقابل غصب خلافت کردنش، فضیلت میشود؟ زیرا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله خلافت را برای او معین و مقرّر نفرموده بود، بلکه علی بن ابی

[صفحه: ۱۰۹

طالب علیه السّلام را برای خلیفه خود تعیین فرموده بود؟

جناب ملك اگر شما کسی را به عنوان جانشین خود معین نمایید و دیگری بیاید و غصب کند حقّ جانشین شما را و جای او بنشیند و سپس دست به کشورگشایی بزند و تا حدودی کارهای نیك و پسندیده انجام دهد، آیا جناب ملك راضی و خوشنود خواهد بود؟

از فتوحات و کشورگشایی او، یا خشمگین خواهد بود، نسبت بغصب خلافت نمودنش و بی آنکه از طرف ملك کوچکترین اشاره ای هم شده باشد بجای ملك بنشیند و حکومت نماید؟

ملك: بلکه بر او غضبناك و خشمگین هستم نسبت، به غصب خلافت نمودنش و فتوحاتش نمی تواند جبران، غصب خلافت را بنماید.

علوی: این چنین است عمر، غصب مقام خلافت را نمود و جای پیغمبر نشست بدون اذن و اجازه پیغمبر.

سوّم: اینکه فتوحات عمر اشتباه و خطا بود، و

[صفحه: ۱۱۰

به عکس اسلام نتیجه داد، زیرا رسول

خـدا صـلی اللّه علیه و آله به کسـی حمله نفرمود، بلکه جنگهای آن حضـرت دفاع بود و به همین جهت مردم متمایل به اسـلام شدند و اسـلام آوردند و به طور فردی یا دسـته جمعی به اسلام گرویدند، زیرا دانستند که اسلام دین سلامت و احترام است و حقّ هر کسـی را بجای خود محفوظ و محترم میشـمارد، ولی بر خلاف عمر، که حمله کرد به شهرها و مردم را به اجبار و بزور شمشـیر مسـلمان ساخت و بدین علّت مردم روی خوشـی با اسلام نداشتند و می گفتند اسلام دین جبر و زور و شمشیر است نه دین عقل و منطق و نرمش و آرامش و نتیجه این شد که دشـمنان اسلام بسیار شدند و بر ضدّ اسلام گاهی قیام می نمودند، این بود فتوحات و کشورگشایی عمر و نتیجه زحمات و خدمات او برای اسلام؟!

و اگر غصب خلافت نمی کردند ابوبکر و عمر و عثمان از صاحب شرعیش علی بن ابی طالب علیه الصّلاه

[صفحه: ۱۱۱

و السّلام و از حقّش منع نمی کردند و زمام کلیه امور مسلمانان بدست آن حضرت بود بعد از پیغمبر، به طور حتم و یقین سیره پیغمبر رواج می گرفت و در تمام شـئون بمنهاج و راه و روش حضـرتش عمل می شـد و می دانیم که سـبب توجّه مردم بـدین مقدّس اسـلام می گردید و گروه گروه به اسلام می گرویدند و آنچنان اسلام پیشرفت می کرد که تمام سطح کره زمین را فرا می گرفت و هیچ دینی غیر از دین مقدّس اسلام نبود؟

و لکن «و لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم،» چون سید علوی سخن را بدینجا رسانید نفسی عمیق توام با آه و

ناله ای که از میان دل پردرد و قلبی آکنده از غم و اندوه بود کشید و دست بر پشت دست زد از تاسّف و تاثر و غصّه بر اسلام غریب که حکومتهای غاصب انجام داده انـد با غصب خلافت نمودنشان از صاحب شـرعی اصـلی آن، علی بن ابی طالب علیه السّلام بعد از رحلت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله

[صفحه: ۱۱۲

ملک نگاهی به عباسی کرد و گفت: در جواب آقای علوی چه می گویی؟!

عباسـی به عرض رسانیـد که من تا کنون همانند بیان آقای علوی را نشـنیده بودم (و بحث نکرده بودم و به فکرم خطور ننموده بود که جوابی داشته باشم)

علوی: حال که شـنیدید و حقّ بر شـما و سایرین از هر جهت آشکار شد به طوری که کوچکترین ابهامی برای شما باقی نماند، پس گرایش بحقّ پیدا کنید و خلفای غاصب را رها سازید و پیرو خلیفه بر حقّ شرعی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام شوید

سپس علوی فرمود: جدّا جای بسـی تعجّب است از شما اهل سنّت که فراموش می کنید و رها میسازید اصل را و به فرع متوسّل می شوید و پیروی می نمایید؟

عباسی: چگونه ما اصل را رها کرده و فرع را گرفته ایم

[فتوحات علی (ع)]

علوی: شما یادآوری می کنید و تذکر می دهید و در کتابهای خود نقل می نمایید فتوحات عمر را و لکن

[صفحه: ۱۱۳

بازگو نمی نمایید فتوحات علی بن ابی طالب علیه السّلام را

عباسی: فتوحات علی بن ابی طالب چیست و در چه وقت بوده؟!

[بدر و خیبر و حنین و احد، برز الایمان]

علوی: بیشتر فتوحات پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بدست توانا و با قدرت علی بن ابی طالب علیه السّلام بدست آمده، مثل:

بـدر و خیبر و حنین و احـد و خنـدق و غیر اینها، که اگر این فتوحات که پی ریزی اسـلام است نبود، عمری وجود نـداشت که خلافـت کنـد و اسـلام و ایمانی نبود و دلیل گفتار من بیان رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم است، موقعی که علی علیه السّلام مقابل عمرو بن عبد ودّ آمد در جنگ خندق برز الایمان کلّه إلی الشّرک کلّه، تمامی ایمان با تمامی شرک رو برو شد،

- إلهی إن شئت ان لا تعبد فلا تعبد؟ «۳۷» خدایا اگر نمی خواهی که پرستش شوی چنان کن که پرستش نشوی، یعنی

[صفحه: ۱۱۴]

اگر علی کشته شود، مشرکین جرات پیدا خواهند کرد و مرا و کلّیه مسلمانان را میکشند و بالنتیجه اسلامی و ایمانی باقی نخواهد ماند؟

[ضربه علی ... (مدارک آن)]

و آن حضرت درباره جهاد علی علیه السّلام می فرمود: ضربه علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین، «۳۸» شمشیر زدن علی علیه السّلام در روز خندق بر عمرو بن عبد ودّ، افضل و بهتر بود از عبادت جنّ و انس، بنابراین بجا و صحیح است که بگوییم: إنّ الإسلام محمّدی الوجود علوی البقاء، ایجاد و وجود اسلام به توسط پیغمبر صلی اللّه علیه و آله است و بقایش به وسیله علی علیه السّلام و بدین جهت فضیلت خاص خداوند جلّ

[صفحه: ۱۱۵]

شانه و علی علیه السّلام است در بقاء اسلام؟

عباسی: فرض مستقیم به قول شما که عمر خطاکار بود و غصب خلافت را کرده و اینکه حقّ و حقیقت تغییر و تبدیل ساخته،

نسبت بابی بکر چه می گویید؟ چرا او را به خلافت قبول ندارید شما شیعیان؟!

[اعمال ابوبکر]

علوی: برای چند جهت او را به خلافت قبول نداریم که دو جهت آن را بیان می کنم:

اوّل: جسارتی که به ساحت مقدّسه بی بی عالم حضرت فاطمه زهرا سلام اللّه علیها دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کرد، با اینکه سیده – زنان عالم (از آدم تا خاتم) است؟

دوّم: اینکه مجرم زانی، خالد بن ولید، را حد نزد

[قضیه مالک و خالد]

ملک با تعجّب، پرسید: خالد مجرم و گناهکار است

علوی: بلی، مجرم و گناهکار است.

ملک: جرم و گناهش چه بوده؟!

علوی: جرمش آنست که ابوبکر او را به سوی صحابی

[صفحه: ۱۱۶]

جلیل بزرگوار مالک بن نویره، که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بشارت به بهشتش داده، فرستاد و امر و دستورش داد که مالک و قبیله اش را بکشد، خالد با لشکرش به سوی مالک روانه گردید، مالک چون خالد را با لشکری دید، دستور داد به قومش که مسلّح شوند

خالد پس از نزدیک شدن، متوسّل به حیله شد و به دروغ قسم یاد کرد که: قصد سوء و بدی ندارد با آنها، بلکه شب را به عنوان مهمان در پیش مالک و قبیله او بسر می برد و صبح میرود، چون بقصد جنگ با آنها نیامده.

مالک از گفته خالد اطمینان پیدا کرد، زیرا خالد را – مسلمان می دانست و فکر می کرد که براستی سوگند بخدا یاد می کند، از این جهت خود و قبیله اش اسلحه را بر زمین، گذاشتند (و سرگرم پذیرایی آنها شدند)، تا اینکه وقت نماز فرا رسید، مالک با قبیله خود مشغول نماز شدند، در این هنگام خالد مکار حیله گر با لشکریانش

[صفحه: ۱۱۷]

حمله کردند و مالک و قبیله اش را کشتند (و زنانشان را به

اسیری گرفتند)، خالد روباه صفت همان شب بزور و تهدید با همسر مالک، چون زیبا بود، عمل نامشروع مرتکب شد و (دامن پاك زن مؤمنه ای را آلوده ساخت و) شب را با عیش و عشرت بسر برد و از اموال مالك و قبیله او غذاهای گرم و خوش طعم پختند و خوردند،

پس از بازگشت به مدینه و مطلع شدن ابوبکر و عمر از رفتار ناشایست خالد با مالك و عمل نامشروع او، عمر خواست خالد را مورد بازخواست و تقاص قرار دهد و حدّ بر او جاری سازد، ابوبکر شدیدا مانع عمر شد و بسختی طرفداری از خالد نمود و با این کمك و همراهی، خون تعدادی از مسلمانان را هدر داد و حدّی از حدود الهی را متروك نمود (و قاتل و زناکاری را در پناه خود در حدّ نهایت حفظ و حراست کرد، این بود گناه خالد توسط ابوبکر؟).

ملك با حالت نگرانی و بهت زده به وزیر گفت:

[صفحه: ۱۱۸

آنچه را که آقای علوی بیان کرد صحیح است و ابوبکر و خالد چنین اعمال خلاف اسلام و انسانی مرتکب شدند

وزیر: بلی مرتکب شده اند و مورّخین متذکرند «۳۹»

ملك: اگر چنین است، پس چرا بعضی از - مسلمانان خالد را سیف اللّه (شمشیر خدا) نامیده اند

علوی: خالد شمشیر شیطانست (نه شمشیر خدا) و چون دشمنی داشت با علی بن ابی طالب علیه السّلام و در سوختن درب خانه حضرت فاطمه علیها السّلام همراهی و همکاری داشت با عمر، از این جهت بعضی از اهل سنّت (ندانسته و نفهمیده و یا به واسطه عداوت با خاندان عصمت - علیهم السّلام) او را سیف اللّه، لقب دادند.

ملك: آیا واقعا

اهل سنّت دشمن علی بن ابی طالب هستند

علوی: اگر دشمن آن حضرت نبودند، پس چرا

[صفحه: ۱۱۹

ستایش و مدح می کنند کسی را که حقّ مسلّم آن حضرت را غصب کرده و گرداگرد دشمنانش پروانه وار می گردند و منکر فضائل و مناقب حضرتش شدند، تا جایی رسید کینه و عداوت آنان که گفتند: إنّ ابا طالب مات کافرا، ابوطالب در حال کفر از دنیا رفت؟ با اینکه علی التحقیق و به طور حتم مؤمن بود ابوطالب و او بود که یاری کرد اسلام را در آن موقعیت خطرناک و نگهداری از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را خود بعهده گرفت و برای پیشرفت مقاصد آن حضرت از هیچ سعی و کوششی دریغ نکرد و از پای ننشست؟

[ایمان ابوطالب]

ملک (با تعجّب؟) پرسید: آیا ابوطالب واقعا اسلام آورد؟ (و جزء مسلمانان بود؟!).

علوی: ابوطالب کافر نبود تا اسلام بیاورد، - بلکه قبلا ایمان خود را ظاهر نساخت (در بین مردم تا بتواند پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را کاملا حمایت و یاری نماید و مخالفین بملاحظه مقام او مزاحم

[صفحه: ۱۲۰

آن حضرت نشوند) ولی پس از مبعوث شدن رسول - خدا صلّی اللّه علیه و آله اظهار اسلام نمود بدست آن حضرت و سومین مسلمان بود، که اوّل: علی بن ابی طالب، دوّم: خدیجه کبری، سوّم: ابوطالب.

[عقیده اهل سنّت درباره ابوطالب]

ملک از وزیر پرسید که آیا آنچه را آقای علوی گفت درباره ابوطالب صحیح است؟

وزیر: بلی، مورّخین نقل کرده اند. «۴۰»

ملک (با یک دنیا تعجّب و شگفتی) گفت: پس چرا مشهور است در میان اهل سنّت که ابوطالب در حالت کفر از دنیا رفت؟! «۴۱».

علوی: زیرا، ابوطالب پدر امیر المؤمنین علی علیه السّلام است و کینه نابجای اهل سنّت با آن حضرت

[صفحه: ۱۲۱

موجب شده که بگویند ابوطالب در حال کفر از دنیا رفت، همچنانکه کینه بی مورد اهل سنّت سبب شد که دو فرزند آن

حضـرت، امام حسن و امام حسین علیهما السّلام را که دو سید جوانان اهل بهشت هستند بقتل برسانند، تا جایی که اهل سنّت و جماعتی که در کربلا آمده بودند برای کشتن حسین بن علی علیهما السّلام می گفتند: با تو میجنگیم به واسطه بغض و دشمنی که با پدرت علی داریم، برای خاطر کشته شدن بزرگان ما در جنگ بدر و حنین بدست او.

ملک (با التهاب عجیبی) پرسش نمود، از وزیر دانشمندش که آیا کشندگان حسین بن علی چنین گفته اند؟

وزیر: بلی، مورّخین نقل

کرده اند که چنین گفته اند

ملک توجهی به عباسی کرد و گفت: چه می گویی درباره قضیه خالد بن ولید؟

عباسی گفت: ابوبکر مصلحت چنان دیده که مانع حدّ خوردن خالد شود.

[صفحه: ۱۲۲]

[اشتباه ابوبکر]

علوی: جدّا تعجب است، حقّا تعجّبست؟ سبحان اللّه، چه مصلحتی اقتضا داشت که خالد، یک نفر شخص نیکوکار جلیل القدر را بقتل برساند و با همسر او بلا فاصله زنا کند و بدون حدّ و عقوبت بماند و در حمایت ابوبکر قرار گیرد؟ بنوعی که او را سرپرست و رئیس لشکر نماید و درباره اش بگوید: سیف سلّه اللّه خالد شمشیریست که خداوند او را کشیده، آیا شمشیر خدا، کفّار را میکشد، یا مؤمنین را میکشد و آیا شمشیر خدا حفظ می نماید حیثیت و آبروی خانوادگی و ناموس مسلمان را، یا عمل نامشروع انجام می دهد با ناموس مسلمانان؟!

عباسی: معذرت می خواهم جناب آقای علوی، همه می دانیم که ابوبکر خطا و اشتباه بزرگی را مرتکب شد و لکن عمر جبران کرد اشتباه او را.

علوی: بلی، آقای عباسی، جبران اشتباه آنست که حدّ زنا بزنند به خالد و سپس او را بکشد برای آنکه

[صفحه: ۱۲۳]

مسلمانان با ایمان را کشته و می دانیم که عمر چنین نکرد، پس عمر خطا کرد همانند ابوبکر که مرتکب خطا شد

[اسائه ادب ابوبکر بحضرت زهراء (ع)]

ملک: جناب آقای علوی، شما گفتید که ابوبکر اسائه ادب نمود بفاطمه زهراء دختر رسول خدا (ص)؟

چه اسائه و بی ادبی نموده به فاطمه؟

علوی: ابوبکر بعد از اینکه با زور شمشیر و تهدید از مردم بیعت گرفت، عمر و قنفذ و خالد بن ولید و ابو - عبیده جرّاح با چند نفر منافق دیگر را فرستاد بدرب خانه علی و فاطمه علیهما السّلام و عمر دستور داد، هیزم آوردند و آتش زد درب خانه فاطمه را، خانه ای که چه بسیار می شد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درب آن می ایستاد و می فرمود: السّلام علیکم

یا اهل بیت النبوّه، سلام بر شما ای خاندان نبوّت و گاهی آن قدر می ایستاد تا اذن ورود داده می شد، یک چنین خانه ای را آتش به دربش زد و هنگامی که فاطمه پشت درب خانه آمد تا عمر و همراهیانش را ردّ کند، عمر، فاطمه

[صفحه: ۱۲۴

را بین درب و دیوار چنان فشاری سخت داد که منجر به سقط جنین شد و میخ درب خانه به سینه مبارکه حضرتش فرو رفت و صدای ناله بی بی حضرت فاطمه بلند گشت و فرمود:

ابتاه یا رسول اللّه انظر ما ذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه

بابا، ای رسول خدا بنگر که بر سر ما چه می آورد، عمر و ابوبکر؟

[عمر دستور زدن داد (مدارک آن)]

عمر نگاهی باطرافیان خود کرد و گفت:

بزنید فاطمه را؟ همراهیانش با او هجوم آوردند و آن قدر با تازیانه زدند بحبیبه رسول خدا صلوات اللّه علیهما که بدن مقدّسش تورّم کرد (و پهلوی مبارکش شکست) و آن چنان شدّت یافت که بی بی مریضه گشت و در بستر بیماری افتاد و سخت علیله و محزون گردید، تا پس از اندک مدّتی شهیده شد به دست عمر

عباسی: جدّا، عجب دروغ بزرگی؟

علوی: آنچه را می گویم همه و همه راست و صحیح و با دلیل، به شهادت تاریخ.

[صفحه: ۱۲۵

ملک: (با یک چهره درهم شده توام با شگفتی) از وزیر پرسید: آیا صحیح است آنچه را که آقای علوی بیان داشت؟

وزیر: بلی، من در تاریخ دیده ام آنچه را که آقای علوی ذکر نمودند «۴۲» و لکن ندیده ام در تاریخ که عمر فاطمه را میانه در و دیوار فشار داده باشد؟

ملک: نگاهی به آقای علوی نمود و گفت: از کجا این مطلب را

گفتید و چه مدرکی دارید بر صحّت آن؟

[صفحه: ۱۲۶]

[علت شهادت حضرت زهراء (ع)]

علوی: از مورّخین مورد اعتماد و برای روشن، شدن موضوع چه بسیار بجا است که شما آقای ملک از جناب وزیر سؤال نمایید چه باعث شد که حضرت - فاطمه علیها السّلام در اوّل جوانی (در سنّ ۱۸ سالگی) از دنیا رحلت کرد و همه می دانیم که هیچ مورّخی در تاریخ خود ننوشته است که آن حضرت تا زمان رحلت پدر بزرگوارش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مریضه بوده، چگونه می توانید منکر این مطلب شوید؟ با اینکه (گفتیم قبلا) عمر جمع نمود هیزمها را درب خانه اهل بیت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حالی که بسیار دیده بود، پیغمبر درب آن خانه می ایستاد و می گفت:

السّلام علیکم یا اهل بیت النبوّه، سلام بر شما خاندان پیغمبر باد، آیا پیغمبر اسلام نفرموده المرء یحفظ فی ولده، احترام هر شخصی نگهداشته میشود به احترام نمودن به فرزندش، من از شما میپرسم آیا ابوبکر و عمر احترام پیغمبر را نگه داشتند در احترام

[صفحه: ۱۲۷]

گزاردن به حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السّلام؟

ملک: اگر واقعا صحیح باشد این مطلب، گناهی که نمی توان گناهی بالاتر از آن تصوّر کرد مرتکب شده اند

[ان اللّه یرضی لرضا فاطمه (مدارک آن)]

علوی: به واسطه اینگونه اعمال و رفتار وحشیانه غیر انسانی ابوبکر و عمر است که شیعیان از این دو نفر رو می گردانند.

و موضوع دیگری که شما را آگاه می کند از اعمال شنیعه عمر و ابوبکر اینست مورّخین نقل کرده اند که حضرت فاطمه مظلومه علیها السّلام رحلت فرمود در حالی که خشمناک از ابوبکر و عمر و می دانیم ما و شما که در چندین مورد رسول خدا صلّی اللّه علیه

و آله فرموده: إنّ اللّه یرضی لرضا فاطمه و یغضب لغضبها «۴۳» ، خدا خشنود است به

[صفحه: ۱۲۸

خوشنودی فاطمه و خشمناکست به خشم فاطمه علیها السّلام و شما جناب ملک می دانید خطّ مسیر و آخرین مکان کسی که مورد خشم و غضب خدا باشد کجا خواهد بود؟

ملک از وزیر پرسید: این حدیث صحیح است؟

آیا واقعا فاطمه رحلت در حالی که نسبت بابی بکر و عمر خشمگین و ناراضی بود؟

[صفحه: ۱۲۹

وزیر: بلی این موضوع را محدثین و مورخین نقل کرده اند «۴۴»

[عمر و ابوبکر نباید نماز بخوانند]

علوی: برای تایید گفتارم و اطلاع بیشتر جناب ملک از موضوع، باید بگویم که حضرت فاطمه علیها السّلام سفارش و وصیت کرد به حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام، نباید ابوبکر و عمر و افرادی که به وجود مقدّسه او ظلم و اذیت کرده اند و سبب شهیده شدنش گردیده و فرزندانش را یتیم نموده اند، از رحلتش با خبر سازد و به تشییع جنازه وی حاضر شوند و نماز بخوانند،

[صفحه: ۱۳۰

و قبرش باید مخفی و پنهان باشد که هیچ کس از آنها و مخالفین دیگر از مکانش با اطلاع نشوند.

علی علیه السّلام وصیت فاطمه علیها السّلام را عملی فرمود و شبانه او را بخاک سپرد.

ملک: جدّا این قضیه ایست بسیار عجیب و واقعه ای است بس اندوهناک، آیا فاطمه آنچنان مظلومه شده که وصیت نموده با چنین وضعی علی او را بخاک بسپارد و علی هم طبق سفارش او عمل نماید؟

وزیر: بلی، مورّخین در کتابهای خود نوشته اند «۴۵»

[قضیه فدک]

علوی: ابوبکر و عمر تنها به این که گفتم اکتفا نکرده، بلکه ظلم و اذیت و آزار دیگر هم رسانده اند.

عباسی: دیگر چه نوع ظلم و اذیت رسانیده اند؟!

علوی: ابوبکر و عمر (فدک) ملک خاصّ حضرت

[صفحه: ۱۳۱

فاطمه علیها السّلام را به زور و به غصب گرفته اند.

عباسی: چه دلیل در دست دارید که غصب فدک نمودند

علوی: اهل تاریخ نوشته اند که فدک سرزمین حاصلخیزی است بین مکه و خیبر، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به فاطمه علیها السّلام بخشید و در دست آن حضرت بود تا اینکه پیغمبر رحلت فرمود، ابوبکر و عمر عامل بی بی را به جبر و زور و تهدید با شمشیر از فدک بیرون نمودند و بی بی شکایت

کرد، لکن ابوبکر و عمر به سخنش گوش ندادند، بلکه بر علیه او قیام کردند و از حقّ خاصّه اش منعش نمودند و به همین جهت تا پایان عمر با آنان تکلّم نفرمود و در حالی که از این دو نفر خشمگین و ناراضی بود، از دنیا رفت.

عباسی: لکن عمر بن عبد العزیز در زمان خلافت خود، فدک را برگردانید به اولاد فاطمه (و لذا حقّ به حقّ دار رسیده و دیگر جای ایراد و اشکال نیست)

علوی: چه فائده دارد این مرجوعی؟ اگر شخصی

[صفحه: ۱۳۲

خانه شما را غصب کند و بزور و ظلم بگیرد و پس از فوت شما دیگری بازستاند و به فرزندان و یا فرزندان فرزند شما بدهد، آیا جبران میشود و گناه غاصب و ظالم اوّلی بخشوده و پاک می گردد؟

ملک لب به سخن گشود و گفت: از بیانات شما دو نفر، آقای علوی و آقای عباسی معلوم شد که همگی قبول دارید ابوبکر و عمر فدک را غصب کرده اند.

عباسی: بلی، در تاریخ چنین ثبت شده.

ملک: پس چرا چنین عمل خلافی را مرتکب شدند

علوی: زیرا میخواستند خلافت را غصب کنند و می دانستند که اگر فدک در دست فاطمه باشد به واسطه مال الاجاره آن که در بین مردم بی بضاعت تقسیم می شد، توجّه همه مردم بطرف علی علیه السّلام می گردید و از اطراف ابوبکر و عمر پراکنده می شدند و این موضوعی بود که ابوبکر و عمر خوش نداشتند؟

[خلفاء پیغمبر دوازده نفر بودند]

ملک: اگر این گفتار صحیح باشد، جدّا عجیب

[صفحه: ۱۳۳

است طرز فکر و عمل این خلفاء، بنابراین در صورتی که خلافت این سه نفر (ابو بکر، عمر و عثمان) - باطل باشد، پس خلیفه بر حقّ رسول خدا صلّی

اللّه علیه و سلّم چه کسی خواهد بود؟

علوی: بدون تردید پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به امر خدای تعالی معین فرموده، همچنانکه در کتابهای تاریخ و احادیث نقل و ثبت و ضبط شده، که آن حضرت فرموده: «الخلفاء بعدی اثنا عشر بعدد نقباء بنی اسرائیل و کلّهم من قریش» ، جانشینان من دوازده نفرند طبق عدد نقباء و برگزیدگان بنی - اسرائیل و تمامی ایشان از قریشند.

ملک خطاب به وزیر کرد و گفت: صحیحست این مطلب ؟

وزیر: بلی، بیان فرموده و تعیین کرده؟

ملک: چه کسانی هستند و اسم آنان چیست؟

عباسی در جواب گفت: چهار نفر ایشان معروف می باشند و شهرت کامل دارند و عبارتند از: ابوبکر،

[صفحه: ۱۳۴

عمر، عثمان و علی،

ملک: این چهار نفر، بقیه دوازده نفر کیانند؟

عباسی: در بقیه اختلافست بین علمای اهل سنّت

ملک: اسم همه آنها را با اختلافی که هست بگویید

عباسی: از جواب فرو ماند و ساکت شد.

[اسامی ائمه (ع) (مدارک آن)]

علوی: جناب ملک توجّه بفرمایید، من اسامی ایشان را طبق روایاتی که در کتابهای اهل سنّت نقل شده بیان می نمایم: علی، حسن، حسین، علی محمّد، جعفر، موسی، علی، محمّد، علی، حسن و مهدی (م، ح، م، د) علیهم السّلام «۴۶»

[صفحه: ۱۳۵

عباسی: (برای مغالطه و تغییر مسیر مطلب مورد بحث) گفت: ملک توجّه داشته باشند که طایفه شیعه معتقدند که: مهدی (امام دوازدهم) از سنه: ۲۵۵ قمری تا این زمان زنده است و عقل نمی تواند باور کند که یک انسانی این قدر عمر کند و می گویند که در آخر الزّمان آشکار می گردد و زمین را پر از عدل و داد نماید بعد از آنی که سراسر جهان را ظلم و ستم فرا گرفته باشد

ملک نظری به

آقای علوی کرد و گفت: آیا واقعا شما شیعیان چنین عقیده ای دارید و چنین چیزی هست

علوی: بلی، جناب ملک، صحیح است، ما شیعیان چنین معتقدیم، زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چنین فرموده، طبق روایاتی که روات شیعه و اهل سنّت نقل کرده اند.

[صفحه: ۱۳۶

[عمر امام زمان (عج)]

ملک: چگونه امکان دارد که یک انسان این قدر - طول عمر داشته باشد؟

علوی: هنوز بیش از هزار سال از عمر شریف حضرت ولی عصر عجّل اللّه تعالی فرجه نگذشته «۴۷» و خدای تبارک و تعالی در قرآن مجید نسبت بعمر حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السّلام می فرماید:

(فَلَبِثَ فِيهِمْ الْفَ سَنَهٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً)

در میان مردم آن زمان نهصد و پنجاه سال زندگی کرد.

آیا خدای قادر ذو الجلال عاجز شده که انسانی را بیشتر یا کمتر از عمر حضرت نوح (ع) زنده نگاه دارد؟

مگر مرگ و زندگی به دست خدا نیست؟ مگر نمی دانیم که

[صفحه: ۱۳۷

او قادر مطلق است و تمام اراده و امور در قبضه قدرت او است؟

[پیغمبر بشارت از امام زمان داده]

و علاوه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله این مطلب را بیان فرموده است و آن حضرت بدون تردید راستگو است و سخنی بر خلاف حقّ و - حقیقت نفرموده؟

ملک در حالی که خطاب به وزیر می کرد، گفت: آیا صحیح است؟ واقعا رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم بشارت و خبر داده از مهدی و آنچه را آقای علوی بیان نمود صحّت و حقیقت دارد؟

وزیر: بلی، (واقعیتی است انکارناپذیر).

[آیا حفظ عقیده مردم مقدم است؟]

ملک: جناب آقای عباسی (شما که یکی از علمای بزرگ و محلّ وثوق و مورد اعتماد و اطمینان همگی هستید و مقام

مرجعیت داریـد؟) چرا حقایقی که در کتابهای ما اهل سـنّت نوشـته (و راویان متعدّد روایت را نقل کرده اند) نقل نمی نمایید؟ (چرا واقع را بیان نمی کنید؟ چرا حقّ را پشت پرده و دور از

[صفحه: ۱۳۸

چشم و گوش و عقل و هوش اهل سنّت نگاه داشته اید)

عباسی: به جهت ترس از تزلزل عقیده عوام و تمایل آنها به عقیده شیعه.

علوی: جناب آقای عباسی، طبق گفتارتان به وضعیت و بحال شما شامل میشود گفتار خداوند که می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يكتُمُونَ ما انْزَلْنا مِنَ الْبينات وَ الْهُدى - مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنَاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكتابِ اولئِك يلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ».

(آن گروه که آیات واضحه ای که برای هـدایت بندگان فرسـتادیم پنهان داشـتند، آنها را خدا و تمام جنّ و انس و ملک لعن می کنند - ۱۵۹، سوره بقره).

بنابراین مورد لعن خدا هستید، چون کتمان می کنید.

جناب ملک از آقای عباسـی سؤال فرماینـد: آیا بر دانشـمند مـذهبی واجب است حفظ آیات قرآن و اخبار و اقوال رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله؟ یا واجب است حفظ عقیده عوام منحرف

و بی خبر از دین

[صفحه: ۱۳۹

عباسی: من مجبورم که عقیده عوام را حفظ نمایم تا اینکه تمایل بشیعه پیدا نکنند، زیرا شیعه اهل بدعت می باشند.

[نماز تراویح و بدعتهای عمر]

علوی: در کتب معتبره ما و شما ثبت و ضبط شده که رهبر شما عمر بن الخطاب اوّلین کسی است که بدعت، در اسلام به وجود آورد و خود تصریح کرده به این مطلب (در قضیه نماز تراویح) که گفته: نعمت البدعه هذه، نیکو بدعتی است این موضوع، که دستور داد نمازهای مستحبّی را به جماعت بخوانند (در سال ۱۴ هجری) با اینکه به یقین می دانست، خدا و رسولش نماز مستحبّی را به جماعت خواندن حرام نموده اند و همه می دانیم که این عمل و دستور عمر مخالف دستور خدا و پیغمبر (ص) است «۴۸»

[الصلاه خیر من النوم]

و از جمله بدعتهای عمر اسقاط جمله حی علی

[صفحه: ۱۴۰

خیر العمل، است از اذان و قرار دادن جمله الصّلاه خیر من النّوم، به جای آن «۴۹».

و از جمله بدعتهای دیگرش حذف سهمیه مؤلّفه القلوب بر خلاف امر خدا و رسولش.

و از جمله بدعتهای او نهی از حجّ تمتع است.

و از جمله بدعتهای او تهی از متعه زنان، است

و دیگر اینکه مانع اجرای حدّ شد بر مجرم زانی قاتل، خالد بن ولید، بر خلاف امر و خواسته خدا و رسولش، که خواستار اجرای حدّ شده اند بر زناکار و قاتل.

و از این قبیل بدعتها بسیار دارد پیشوای شما عمر، که پیرو اوامر و نواهی او هستید، با این

[صفحه: ۱۴۱

بیان که عنوان شد، شما اهل بدعت هستید یا شیعیان؟

ملک: (که گویی مطالب تازه ای به گوشش میرسید با تعجّب و تحیر) گفت: آنچه آقای علوی گفتند صحیح است؟ عمر این

بدعتها را داخل در دین و احکام آن نموده؟

وزیر: بلی، جمعی از علماء در کتابهای خود نوشته اند

ملك: (با حالتی توام با تعجّب) گفت چگونه ما

اهل سنّت پیروی کسی را می نماییم که بدعت در دین مقدّس اسلام به وجود آورده؟

علوی: به همین جهت و علّت ما شیعیان می گوییم: پیروی عمر و همانند او حرام است، زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده: کلّ بدعه ضلاله و کلّ ضلاله فی النّار، هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی:

در آتش است، پس هر که پیروی از عمر نماید، در بدعتها و دستورهای خلاف اسلام او پیروی نموده و قطعا در آتش (جهنّم) خواهد بود؟

[صفحه: ۱۴۲

[رؤسای مذاهب اهل سنّت]

عباسی: این چه سخنی است که شما می گویید؟ ائمّه مذاهب ما (ابو حنیفه، احمد بن حنبل، مالك بن انس، شافعی) اقرار کرده اند به صحّت عمل عمر؟

علوی: جناب ملك توجّه داشته باشند که این هم بدعت دیگری است؟

ملك: چگونه بدعت دیگری است؟

علوی: زیرا رؤسای مذاهب چهارگانه شما اهل سنّت در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نبودند، بلکه پس از صد و چند سال بعد از رحلت آن حضرت بدنیا آمده اند، آیا مسلمانانی که در زمان پیغمبر و زمان پیشوایان شما اهل سنّت بوده اند باطل و در گمراهی بوده اند؟

و علاوه چه باعث شده که فقط باید پیرو این چهار مذهب باشند مردم مسلمان و نباید پیرو سایر فقها بود و آیا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دستور فرموده که پیرو این چهار مذهب باشیم؟

[صفحه: ۱۴۳

ملك: چه جواب می دهی آقای عباسی؟

عباسی: این چهار نفر اعلم از سایر فقها بودند

ملك: آیا علم علماء خشك شد بعد از این – چهار نفر؟

عباسی: شیعیان هم متابعت می کنند در مذهب از جعفر صادق.

[مذهب جعفری]

علوی: ما شیعیان که متابعت می کنیم در مذهب از امام جعفر صادق علیه السّلام برای آنست که مذهب آن حضرت مذهب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است و علّت دیگر اینکه آن حضرت از خانواده ایست که خداوند در حقّ ایشان فرموده: «إِنَّما یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکمُ الرِّجْسَ اهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَکمْ تَطْهِیراً» ، خدا چنین خواسته که ببرد هر رجس و پلیدی را از شما خانواده نبوّت و او هر عیب پاک و منزّه گرداند -.

و ناگفته نماند که ما شیعیان پیروی از دوازده امام (علیهم السّلام) خود می نماییم و

لکن به واسطه

[صفحه: ۱۴۴]

آنکه امام صادق علیه السّلام توانستند علم را منتشر سازند و جلسه تفسیر قرآن و بیان احادیث - تشکیل دهند، به سبب موقعیتی کـه برای آن حضـرت پیش آمـد بـه جهت درگیری بین امویهـا و عباسـیها و چهـار هزار شـاگرد در مجلس درس آن حضـرت شرکت می نمودنـد و آن حضـرت احکام اسـلام را به حـدّ اعلا ترویج فرمود، به طوری که جبران تمام خرابکاریهای اموی در اسلام شد به همین جهت شیعه را جعفری، نامیدند و مذهب او را مذهب جعفری، نام نهادند.

ملک: چه جواب می دهی آقای عباسی؟

[تقلید کورکورانه]

عباسـی: تقلید و پیروی از ائمّه چهار مذهب (حنفی حنبلی، مالکی، شافعی) راه و روشـی است که ما اهل سنّت در پیش گرفته ایم؟

علوی: این چنین نیست که گفتید؟ بلکه بعضـی از امراء و رؤساء و زمامداران شـما، مجبور نمودند شـما را و به این راه و روش واداشتند و شما کورکورانه و چشم

[صفحه: ۱۴۵]

بسته و گوش بسته پیروی کردید! و لذا دلیل و برهانی برای حقّانیت مذهب خود ندارید؟

عباسی چون جوابی نداشت، ساکت ماند.

[من مات و لم یعرف امام زمانه]

علوی: جناب ملک بدانند که من شهادت می دهم که این آقای عباسی از اهل جهنّم است اگر با این عقیده ای که دارد از دنیا برود.

ملک: جناب آقای علوی شما از کجا می دانید و یقین دارید که ایشان اهل جهنّم هستند؟

علوی: از آنجـایی که روایت شـده از رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله که می فرموده: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته الجـاهلیه، هر که بمیرد و نشـناخته باشـد امام زمان خود را، مرده است - مردن مردم زمان جاهلیت، اسـتدعا دارم از ملک که از آقای عباسی بپرسند: امام زمان ایشان کیست

عباسی: این حدیث جعل است و از پیغمبر نرسیده

ملک به وزیر گفت: آیا رسیده است این حدیث،

[صفحه: ۱۴۶

از رسول اللّه (ص)؟

وزیر: بلی، از آن حضرت نقل گردیده «۵۰»

ملک: سخت خشمناک شد و آثار غضب در چهره اش، کاملا نمایان گردید و توجّه به عباسی کرد و بالحنی خشن گفت: گمان می کردم آقای عباسی که تو موثّق و مورد اعتبار و اعتماد و راستگو هستی، ولی الآن بر ما روشن شد از هر جهت که دروغگو هستی؟

عباسی (متوسّل بحیله شد و) گفت: من امام زمان خود را می شناسم.

علوی: پرسید:

امام زمان شما کیست؟

عباسی: امام زمان من جناب ملک هستند.

علوی: جناب ملک توجّه بدروغگویی آقای عباسی دارند

[صفحه: ۱۴۷]

و مشاهده می نمایند که چگونه تملّق می گوید و چاپلوسی می نماید؟ (و برای انحراف مطلب چنین سخنی می گوید)

ملک: بلی، می دانم دروغ می گوید و من خودم را به خوبی میشناسم که لیاقت مقام امام زمانی مردم را ندارم، زیرا عالم نیستم، چیزی نمی دانم و بیشتر اوقات عمرم صرف شکار و رسیدگی به امور اداری و گاه صرف کارهای بیهوده میشود (و این خلاف مقام امامست) جناب آقای علوی امام زمان شما کیست؟؟

علوی: امام زمان در نظر و عقیده من حضرت - مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف است که قبلاً مختصری درباره آن حضرت سخن گفته شد از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که هر کس آن حضرت را بشناسد و معتقد باشد و بمیرد، علی التحقیق مسلمان و مؤمن مرده و اهل بهشت است و هر که آن حضرت را نشناسد و معتقد به امامت و غیبت وجود مقدّسش نباشد و بمیرد، به طور مسلّم در جهنّم است

[صفحه: ۱۴۸]

و محشور با مردم زمان جاهلیت خواهد بود. «۵۱»

[ملکشاه اظهار تشیع می نماید]

چون سخن را آقای علوی بدینجا رسانید چهره

[صفحه: ۱۴۹]

ملکشاه شکفته شد و آثار خرسندی در وجناتش نمایان گشت و به تمام حضّار نظری افکند و گفت:

همه بدانید و آگاه باشید، در این مدّت سه روز متوالی (که از مبانی علمیه و مبادی عالیه استفاده نمودم و دلائل طرفین را استماع نمودم و مطالب نشنیده شنیدم و حقّا مستبصر و بینا شدم و) - اطمینان خاطر پیدا کردم بحدّ یقین و دانستم که طریقه شیعه (امامیه) مذهب بر حقّ

است؟

و حقّ با آنها است در هر چه می گویند و به آن معتقد

[صفحه: ۱۵۰

میباشند و مذهب اهل سنّت باطل و عقیده، آنان بر خلاف و منحرف از حقیقت است و من به هیچ عنوان متعصّب نیستم و در هر کجا و هر طرف حقّ را ببینم، به آن اعتراف می نمایم و چون خوش ندارم جزو اهل باطل باشم در دنیا و اهل آتش در آخرت،

به همین جهت در این مجلس بزرگ و با عظمت در حضور همه شما اظهار تشیع می نمایم و از همین الآن به مذهب شیعه گرایش پیدا کردم و مذهب غیر شیعه را باطل می دانم و هر که دوست میدارد با من باشد، به مذهب شیعه درآید برای خوشنودی خداوند و خود را از تاریکی جهل و باطل نجات دهد و وجود خویش را به سوی نور و حقّ و حقیقت سوق دهد

[گفتار نظام الملک درباره تشیع]

وزیر گفت: من کاملا و به طور تحقیق و یقین می دانستم که مذهب شیعه بر حقّ است، نه آنکه امروز

[صفحه: ۱۵۱

و در این جلسات فهمیده باشم و حقیقت برایم کشف شده باشد، بلکه از زمانی که شروع به درس و تدریس نمودم تشخیص دادم، (و به واسطه تقیه نمی توانستم بگویم و اظهار کنم) و لذا امروز شیعه بودن خود را در این محضر اعلان و اعلام می نمایم به طور رسمی.

و به همین مناسبت بعضی از علمای غیر متعصّب و وزراء و سران لشکری و کشوری و منشیان و نویسندگان حاضر در مجلس که هفتاد نفر بودند، بمذهب شیعه در آمدند.

[بعضی از علما و سران لشکری و کشوری و منشیان اهل تسنن شیعه میشوند]

و پس از اندک زمانی خبر شیعه شدن ملکشاه و نظام الملک و وزراء و سران لشکری و کشوری و منشیان و نویسندگان، رسمی و غیر رسمی به تمام، شهرها و شهرستانها و قراء و قصبات رسید و به این جهت عدّه بسیاری از مردم به مذهب شیعه درآمدند.

و امر فرمود نظام الملک که پدر همسر من می باشند، تمام اساتید مدرسه نظامیه بغداد احکام

[صفحه: ۱۵۲

مذهب شیعه را تدریس نمایند؟

[تصمیم بر شهادت ملکشاه و خواجه نظام الملک]

و با یک دنیا تاثّر و تاسّف، بعضی از علمای اهل سنّت اصرار داشتند بر باقی ماندن بر گمراهی و مذهب باطل خود، زیرا فکر و قلبی داشتند به مصداق آیه شریفه وافی هدایه «فَهِی کالْحِجارَهِ اوْ اشَدُّ قَسْوَهً» دلهایشان چون سنگ یا سخت تر از آن (بقره)

و مخفیانه جلسه تشکیل می دادند بر ضدّ ملکشاه و خواجه نظام الملک، تا جایی که تصمیم کشتن این دو نفر را گرفتند و در روز ۱۲ ماه رمضان سال ۴۸۵ هجری قمری غفلتا خواجه را شهید نمودند و بعد از هجده روز ملکشاه را بشهادت رسانیدند «(ف إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیهِ راجِعُونَ)»

آری همانند بسیاری از علمای شیعه و بزرگان شیعه که به درجه رفیعه شهادت رسیدند، در راه خدا و راه حقّ و حقیقت و ایمان، خواجه نظام الملک و ملکشاه به این مقام عالی ارجمند نائل گشتند،

[صفحه: ۱۵۳

حقّا گوارا باد بر آنها و برای هر کسی که در راه خدا شهید شدند؟

[گفتار مقاتل بن عطیه]

و من (مقاتل بن عطیه، داماد خواجه) جزو حاضرین در جلسه بودم و آنچه گفته می شد می نوشتم تا اینکه مختصر آن را انتخاب نمودم و به صورت این کتاب تقدیم علما و اهل ایمان غیر عالم و جستجو کنندگان راه حقّ و حقیقت نمودم.

و الحمد للّه وحده و الصّلاه علی محمّد و آله الاطیاب و اصحابه الانجاب، بغداد، مدرسه نظامیه.

مقاتل بن عطیه** پایان و الحمد للّه رب العالمین و صلی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین مسترحمی

[صفحه: ۱۵۴

از جمله اشعار زمخشری (ج ۴، ص ۳۱۰ کشاف)

اذا سالوا عن مذهبی لم ابح به

و اکتمه، کتمانه لی اسلم

فان حنفیا قلت قالوا باننی

ابیح الطلا و هو الشراب المحرم

و

ان مالکیا قلت قالوا باننی

ابیح لهم اکل الکلاب و هم هم

و ان شافعیا قلت قالوا باننی

ابیح نکاح البنت و البنت تحرم

و ان حنبلیا قلت قالوا باننی

ثقیل حلولی بغیض مجسم

و ان قلت من اهل الحدیث و حزبه

یقولون تیس لیس یدری و یفهم

تعجبت من هذا الزمان و اهله

فما احد من السن الناس یسلم

و اخرنی دهری و قدم معشرا

علی انهم لا یعلمون و اعلم

و مذ افلح الجهال ایقنت اننی

انا المیم و الایام افلح اعلم

[صفحه: ۱۵۵

اگر از من سؤال نمایند از مذهبم فاش نمی کنم تا سالم بمانم، زیرا اگر بگویم حنفی مذهب هستم می گویند شراب حرام را حلال می دانی و اگر بگویم: مالکی مذهب هستم می گویند: خوردن گوشت سگ را مباح می دانی و اگر بگویم: شافعی مذهب هستم می گویند: نکاح دختر را که حرام است مباح می دانی و اگر بگویم: حنبلی مذهب هستم می گویند: حلولی مذهب و مجسمه هستی و اگر بگویم: اهل حدیث هستم می گویند: گوساله است و نمی فهمد و فوق العاده جای بسی تعجب است که در این زمان (و تمام زمانها) کسی از زبان مردم - سالم نمی ماند، چکنم که روزگار مرا به عقب برده و گروهی نفهم را بروی کار آورده، همین که متوجه شدم جهال روی کار آمده اند به یقین دانستم که مانند شمع باید بسوزم و مردم از روشنایی من استفاده کنند و روزگار هر ناکسی را که بخواهد روی کار بیاورد؟

پاورقی

(۱) - حاج فرهاد میرزا در زنبیل، ص ۱۹۱، گوید:

الب ارسلان، بفتح همزه و سکون لام و پاء فارسی و فتح همزه و سکون راء مهمله و فتح سین مهمله و لام و الف و نون و الپ در لغت

ترکی بمعنای خشمناك و ارسلان بمعنی شیر، است

(۲) - کلمه شیعه، به معنی پیرو است و ابن اثیر در نهایه اللغه و فیروزآبادی در قاموس گویند: و قد غلب هذا الاسم علی من یتولّی علیا و اهل بیته، حتی صار اسما لهم خاصّا،

یعنی غالب شده اسم شیعه بر کسانی که دوست بدارند علی (ع) و اهل بیت او را، تا جایی که کلمه - - شیعه اسم مخصوص شده بر دوستانش و ابوحاتم رازی در الزینه، می نویسد، اولین نامی که در اسلام در زمان رسول خدا (ص) به وجود آمد، نام شیعه بود،

و جلال الدین سیوطی که از مفاخر علمای اهل تسنن است و در قرن نهم هجری او را مجدد طریقه سنت و جماعت می دانند، در درّ المنثور، نقل می نماید که:

رسول خدا (ص) بعلی (ع) فرمود: و الذی نفسی بیده انّ هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیامه، فنزل:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ اولئِك هُمْ خَيرُ الْبَرِيهِ

یعنی: قسم بکسی که جان من در قبضه قدرت او است این مرد (اشاره به علی) و شیعه او، روز قیامت رستگارانند، آنگاه آیه إِنَّ الَّذِينَ الخ، نازل گردید

خوارزمی در مناقب و ابن حجر در صواعق و ابن اثیر در ج ۳ نهایه، گویند: جابر بن عبد اللّه نقل نموده که خدمت رسول خدا (ص) بودیم، علی (ع) رو بما آمد آن حضرت فرمود:

قد اتاکم اخی:

رو به شما آمد برادرم،

آنگاه ملتفت شد به سمت کعبه و دست علی را گرفت و فرمود: و الذی نفسی بیده انّ هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیامه، یعنی: قسم بخدایی که جان من در دست قدرت او است، این علی

و شیعیان او رستگارانند - روز قیامت و مشابه این دو روایت را سمهودی در جواهر العقدین و ابن صباغ در فصول المهمه و میر سید علی شافعی همدانی در موده القربی و ابن حجر متعصب در صواعق، نقل کرده اند. مسترحمی

(۳) - غزالی می نویسد: سبّ و شتم صحابه ابدا کفر نمی باشد، حتی سبّ شیخین هم کفرآور نمی باشد و ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید:

اینکه جمعی متعصب گویند سب کنندگان صحابه کافرند مورد اشکال می باشد و کفر آنها غیر معلومست، چه آنکه بعضی از - علماء به صحابه حسن ظن داشتند و بدیهای اعمال آنها را ندیده گرفتند، بلکه تاویلات بارده نمودند و گفتند:

صحابه پیغمبر از گمراهی و فسق مصون بودند و عموما پاک و منزه هستند؟ با اینکه علی التحقیق این چنین نبوده اند و قضایایی که بین آنها اتفاق افتاده ثابت می نماید که آنها گمراه و اهل فسق و عصیان بودند و حسادت و جاه طلبی آنها را وادار به اعمال زشت می نموده و از طریق حق منحرف می شدند، پس اگر کسی با نقل دلیل انتقادی از آنها بنماید موجب کفر نخواهد شد، چنانکه عایشه عثمان را سبّ و ناسزا می گفت، به قولش:

اقتلوا نعثلا فقد کفر،

یعنی بکشید این پیر خرفت را که کافر شده - و احمد حنبل در ج ۲ مسند، ص ۲۳۶ و حلبی در ج ۲ سیره ص ۱۰۷ و بخاری در ج ۲ صحیح ص ۷۴ و مسلم در کتاب جهاد صحیح و واحدی در اسباب النزول ص ۱۱۸، نقل می کنند که در حضور پیغمبر (ص) غالبا اصحاب مانند ابوبکر و غیر او بهم یکدیگر دشنامهای رکیک می دادند و

گاه به یکدیگر می زدند، رسول خدا (ص) مشاهده می نمود و آنها را کافر نمی خواند و اصلاحشان می داد،

(۴) – طبری ج ۳ ص ۲۱۲، شرح ابی الحدید ج ۱ ص ۱۵۹ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۹۱، طبقات ابن سعد ص ۴۱

(۵) – طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۴۱، تاریخ ابن عساکر، ج ۲ ص ۳۹۱، کنز العمال ج ۵ ص ۳۱۲، – کامل ابن اثیر، ج: ۲ ص ۱۲۹.

(۶) – مورخین گویند عثمان قرآن را جمع نمود و سپس سوزانید.

صحیح بخاری باب فضائل القرآن، سنن بیهقی ج ۲ ص ۴۱، کنز العمال ج ۱ ص ۲۸۱، مشکل الآثار – طحاوی ج ۳ ص ۴.

(۷) احقاق الحق ج ۷ ص ۶۳۵، مناقب خوارزمی ص ۵۶، سیره حلبی ج ۳ ص ۳۶۰، طبقات کبری ج ۲ ص ۳۳۸، ینابیع الموده ص ۲۸۷، حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۶۷.

(۸) – ص ۸، صواعق ابن حجر، ملل و نحل شهرستانی تذکره الخواص، ص ۶۱، تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۳۵ مسند احمد ج ۱ ص ۵۵، کنز العمال ج ۳ ص ۱۳۹، – صحیح بخاری: ج ۸ ص ۲۰۸، تاریخ طبری، سیره ابن هشام ج ۳ ص ۶۵۸

(۹) – امامه و سیاسه ابن قتیبه ج ۱ ص ۲۴، کنز العمال ج ۳ ص ۱۳۲ و ص ۱۳۵ و ص ۱۴۱، شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۶۹ و ج ۶ ص ۲۰، صواعق ابن حجر ص ۳۱ – تذکره الخواص ۶۲ و فاضل قوشچی در شرح تجرید گوید: ابوبکر در این گفتارش اگر راست گفته، که صلاحیت برای امامت و زمامداری ندارد و اگر دروغ

گفته، باز هم صلاحیت ندارد، زیرا امام و رهبر و خلیفه باید راستگو باشد، چون شرط امامت عصمت از گناه است؟

(۱۰) – حدیث شریف «(من کنت مولاه)» به طور تواتر لفظ و معنوی در کتب اهل سنّت دیده میشود، از جمله:

تاریخ ابن جریر ج ۲، ص ۶۲،

صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۶۵،

کنز العمال، ج ۶، ص ۱۰۲: ۱۵۴،

۳۹۰، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۰۷، خصائص نسایی: ص ۱۵ و ۱۸، سیره حلبی، ج ۳، ۳۰۲، نور الابصار، ص ۶۹،

الفصول المهمه ابن الصباغ: ص ۲۴، الکنی و الاسماء، دولابی ج ۲، ۶۱، مستدرک نیشابوری: ج ۳، ص ۱۰۹، ۱۱۰

اخبار اصفهان ابونعیم: ج ۱، ص ۲۳۵،

المختصر من المعتصر قاضی یوسف حنفی، ص ۳۰۱،

مصابیح السنه، بغوی: ج ۲، ص ۲۰۲،

تاریخ الاسلام ذهبی ج ۲ ص ۱۹۶، مجمع الزوائد هیثمی ج ۹، ص ۱۰۴،

ابن حجر در صواعق ص ۲۵، سیوطی در: الحاوی، ص ۷۹ و تاریخ الخلفاء ص ۶۵ و الجامع الصغیر و الدرّ المنثور: ج ۲، ص ۲۵۹،

استیعاب: ج ۲ ص ۴۶۰ و – ص ۴۷۳، جامع الاصول ابن اثیر: ج ۹، ص ۴۶۸،

مطالب السئول محمد بن طلحه شامی، تذکره الخواص ابن جوزی، ص ۸۵،

احمد بن حنبل در مسند، ابن حمزه در البیان و التعریف: ج ۲ ص ۱۳۷، گنجی در کفایه الطالب ص ۱۳، طبری در: ذخائر العقبی ص

۶۷، ابن کثیر در البدایه و النهایه، ج ۵ ص ۲۰۸ روح المعانی آلوسی، ج ۶، ص ۱۹۳،

تفسیر المنار ج ۶، ص ۴۶۴،

نفحات اللاهوت کرخی، ص ۲۸،

تیسیر الوصول ابن الدیبع، ج ۲، ص ۱۴۷،

وفاء الوفاء سمهودی، ج ۲ ص ۱۷۳، رموز الاحادیث نقشبندی ص ۱۶۸،

ارجح المطالب امر تسری: ص ۵۸۷،

تاریخ بغداد، ج

۸، ص ۲۹۰،

التاریخ الکبیر بخاری ص ۱۹۴ ج ۲،

نظم درر السمطین زرندی،

عقد الفرید ج ۵، ص ۵۸،

محاضرات راغب، ج ۲، ص ۲۱۳،

مناقب خوارزمی، ص ۸۰،

مقتل خوارزمی، ج ۱ ص ۴۷

ترجمان القرآن، ص ۸۲۲ و عدّه دیگری که مجال و فرصت ضبط همه اسامی کتب در این کتاب نیست و می توانید به: احقاق الحق و بعض از مجلدات الغدیر مراجعه فرمایید.

(۱۱) – مسند احمد بن حنبل ج ۴، ص ۲۸۱،

تفسیر فخر رازی، ذیل آیه یا ایهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ،

تاریخ بغداد، ج ۸ ص ۲۹۰،

صواعق ابن حجر ص ۱۰۷،

تذکره ابن جوزی: ص ۲۹.

(۱۲) – قصّه غرانیق آنست که اهل سنت گویند رسول خدا (ص) تحت فشار مشرکین قریش قرار گرفت، از خدا خواست که آیاتی نازل فرماید، تا تحبیب و تالیف قلوب مشرکین شود تا اینکه سوره و النجم نازل شد و آن حضرت هنگام قرائت آن خواند: ا فَرَایتُمُ اللّاتَ وَ الْعُزّی و مَناةَ الثّالِثَهَ الْاخْری ،

(تلك الغرانیق العلی، منها الشفاعه ترتجی) قریش از شنیدنش خرسند گردیدند، لکن شب آن روز جبرئیل آمد و گفت: کلماتی خواندی که من نیاورده بودم؟ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بسیار محزون شد و سخت از خدا ترسید و بعضی دیگر از اهل سنت گویند: غرانیق اشاره بملائکه بود و بعد این آیه نسخ و از قرآن حذف شد و بعضی از اشاعره گویند: از القائات شیطان بود به آن حضرت (احقاق الحق، ج ۲، ص ۲۰۴)

(۱۳) – در اسم ابوهریره اختلافست و ابوجعفر اسکافی گوید عمر دید ابوهریره در نقل روایت از پیغمبر زیاده روی می نماید، او را توبیخ کرد و با تازیانه زد و گفت این همه روایت

از پیغمبر در مـدت سه سال که خدمت آن حضـرت بودی نقل می کنی، حتما بر آن حضـرت دروغ می بندی و منعش نمود از نقل حـدیث و حاکم نیشابوری در (ج ۳ ص ۵۰۹) مسـتدرک گوید: عایشه بابو هریره گفت: این همه احادیث از کجا نقل می کنی که ما هیـچ یک از آنها را از پیغمبر نشـنیده ایم و ابن ابی الحدیـد (ج ۴ ص ۶۷ گوید: ابوهریره در نزد شـیوخ ما (معتزله) مورد اعتماد و - اطمینان نیست، روزی عمر او را تازیانه بسیار زد برای نقل احادیث دروغ و در (ج ۴ ص ۶۳) گوید:

از اسـناد خود، ابوجعفر اسـکافی شـنیدم می گفت: معـاویه جمعی از صـحابه و تـابعین را مامور نمود که اخبار قبیحه در طعن و بیزاری جسـتن از علی (ع) جعل نماینـد و میان مردم انتشار دهنـد، فلذا، آنها پیوسـته مشـغول این امر بودند و تهمتها و نسـبتهای نـاروا و قبیحی را می گفتنـد و انتشـار می دادنـد، از جمله ان اشـخاص ابوهریره و عمرو بن العاص و مغیره بن شـعبه و عروه بن زبیر، بودند و بخاری و مسـلم در صـحیح خود از عمرو بن العاص روایاتی در مذمت آل ابی طالب نقل کرده اند و بدین وسیله نهاد قلبی خود را آشکار نموده اند

و ابوحنیفه گوید: صحابه پیغمبر عموما ثقه و عادل - بودند و من از هر کدام و بهر سند باشد حدیث می گیرم، مگر حدیثی که منتهی بابی هریره و انس و سمره شود

(۱۴) - صحیح بخاری باب اللّهو بالحراب و مسلم باب الرخصه فی اللعب فی ایام العید، ج: اول.

(۱۵) - طبری، ج ۳، ص ۲۱۲،

شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۵۹ و

ج ۶ ص ۵۲، تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۹۱، طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۴۱.

(۱۶) – قضیه حدیبیه به اختصار چنین است که رسول خدا (ص) در خواب دید با اصحاب بمکه رفته و عمره بجا آورده اند صبح برای اصحاب نقل فرمود خواب خود را و فرمود ان شاء اللّه ما به مکه خواهیم رفت (ولی تعیین زمان نفرمود و در غره ذو القعده سال ششم هجرت آن حضرت با ۱۴۰۰ نفر اصحاب به عزم عمره حرکت فرمود و در حدیبیه – (که چاهی است نزدیک مکه و نصفش جزء حرم و نصفش خارج از حرم است) کفار قریش با تجهیزات جنگی آمدند و مانع ورود به مکه شدند، رسول خدا (ص) ناچار صلح فرمود به متارکه جنگ بمدت ده سال با شرایط دیگری و صلحنامه نوشته شد و از همانجا به مدینه باز گشتند،

عمر از آن حضرت پرسید؟ مگر نگفتی ما به مکه میرویم پس چرا بر خلاف شد و نرفتیم، شما خود را راستگو می دانید؟ آن حضرت فرمود: آیا تعیین زمان کردم عرض کرد: نه، فرمود: پس آنچه گفتم صحیح است و به مکه خواهیم رفت ان شاء اللّه و تعبیر خواب واقع میشود.

فلذا آیه (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ) لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ، ۲۷ فتح).

نازل گردید و در، الصراط المستقیم گوید: در تاریخ طبریست که اوّل کسی که عمر را، فاروق، نامید اهل کتاب (نصاری) بودند و سپس در بین مسلمانان شایع گردید.

(۱۷) – ابن ابی الحدید گوید: هر کس کتابی در سیرت و اخبار نوشته، بیان کرده که عایشه دشمن سرسخت، عثمان بود، تا

جایی که لباسی از پیغمبر (ص) در اطاق خود آویزان کرده و می گفت: این لباس پیغمبر است که هنوز نپوسیده که عثمان دریده لباسهای او را (کنایه از پایمال نمودن دستورات آن حضرت).

علی النباطی البیاضی در الصراط المستقیم ج ۳ ص ۳۴ گوید: احمد در مسند از انس روایت کرده که عثمان حضرت رقیه دختر پیغمبر (ص) چنان زد که شهیده شد و پیغمبر (ص) پنج مرتبه او را لعن کرد

(۱۸) - عبد اللّه بن مسعود، حافظ و قاری و کاتب قرآن و از اصحاب خاص رسول خدا (ص) حتی مورد احترام - ابوبکر و عمر بود، علما و مورخین شیعه و اهل سنت - نوشته اند که عثمان خواست قرآنها را جمع کند، عبد اللّه قرآن خود را به او نمی داد، تا جبرا از او گرفت، وقتی عبد اللّه شنید قرآن او را هم مانند قرآنهای دیگر سوزانیدند سخت ناراحت شد و در مجالس و محافل بدیهای عثمان را گوشزد می نمود، عثمان بغلامانش دستور داد آن قدر او را زدند تا دنده هایش شکست و مبتلا به بیماری، فتق گردید و پس از سه روز از دنیا رفت.

(۱۹) - طبقات محمد بن سعد ج ۴ ص ۱۶۷، استیعاب - - ج ۱ ص ۸۴،

صحیح ترمذی ج ۲ ص ۲۲۱،

مستدرک نیشابوری ج ۳ ص ۳۴۲،

اصابه ابن حجر ج ۳ ص:

۶۲۲، کنز العمال ج ۶ ص ۱۶۹،

مسند احمد ج ۲ ص ۱۶۳ و ۱۷۵،

شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۵۶ لسان العرب در لغت: خضر،

ینابیع الموده، حلیه ابونعیم،

صراط المستقیم ج ۳ ص ۳۳ مناقب خوارزمی ص ۴۱

(۲۰) - ربذه، دهکده ایست در: ۱۲۵ کیلومتری مدینه منوره بطرف مکه

معظمه که سه کیلومتر فاصله دارد تا خیابان اسفالته اصلی مدینه در نزدیکی و این بنده (مسترحمی) بحمد اللّه چندین مرتبه بزیارتش مشرف شده ام و ذلک من فضل اللّه تعالی و منّه.

(۲۱) - مسعودی در ص ۴۳۳ ج: ۱، مروج الذهب گوید:

عثمان اموال بسیاری از بیت المال جمع آوری و اختصاص بخود داد که پس از کشتنش یکصد و پنجاه هزار دینار و هزار هزار درهم وجه نقد و یکصد هزار دینار قیمت، املاک او در وادی القری و حنین بود و تعداد زیادی گاو و گوسفند داشت و خمس بلاد افریقا را که در زمان او فتح شده بود بمروان ملعون واگذار کرد با یکصد هزار دینار و چهار صد هزار درهم بعبد اللّه بن خالد و صد هزار درهم بحکم بن ابی العاص ملعون و رانده - شده پیغمبر و دویست هزار درهم بابو سفیان داد از بیت المال مسلمین در حالی که مسلمین بنهایت سختی زندگی می کردند و در: ج ۳ صراط المستقیم ص ۳۲ گوید: اهل تاریخ که از جمله آنها صاحب استیعاب است، گویند: عثمان که کشته شد، دارای سه زن بود که به هر یک از آنها مبلغ: هشتاد و سه هزار دینار رسید، ج: ۵، ص ۳۳ عقد الفرید

(۲۲) - ج ۴ طبقات ص ۱۶۸،

کتاب الزکاه صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۳۳ و ج ۲ تاریخ یعقوبی ص ۱۴۸ و ج ۱ ص ۴۳۸،

(۲۳) - مناقب ابن مغازلی ص ۵۰، بحر المناقب ابن حسنویه ص ۴۵، مناقب خوارزمی ص ۷۶، ینابیع الموده ۱۳۰

(۲۴) - مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۲۱، کنز العمال حدیث ۱۲۱۳

(۲۵) - نور الابصار شبلنجی ص

۷۳، الفتح الکبیر نبهانی ج ۲ ص ۲۴۲، کنز العمال ج ۶ ص ۱۵۳، صواعق ابن حجر ص ۷۵، مستدرک نیشابوری ج ۳ ص ۱۲۴ تاریخ خطیب بغدادی ج ۴ ص ۳۲۱، الامامه و السیاسه ابن قتیبه ج ۱ ص ۶۸، مجمع الزوائد هیثمی ج ۹ ص

۱۳۴، مسند احمد بن حنبل، مناقب ابن مردویه، اوسط طبرانی، مناقب خوارزمی ص ۱۰۷، فردوس، دیلمی، تفسیر فخر رازی ج ۱ ص ۱۱۱، ینابیع الموده ص ۹۰ و ۱۸۵ و ۲۳۷ و ۲۸۳، فرائد حموینی، ربیع الابرار زمخشری، جامع ترمذی، ج ۲ ص ۲۱۳، تاریخ سیوطی ص ۱۱۶، فیض القدیر ج ۴ ص ۳۵۸، کفایه الطالب گنجی، مناقب ابن مغازلی - ، خصائص العلوی نسائی، اسعاف الراغبین ص ۱۷۷ اسنی المطالب ص ۱۳۶، ارجح المطالب ص ۱۱۰ و ص ۳۴۰ و ص ۵۹۷، الکواکب الدریه ج ۱ ص ۳۹.

(۲۶) - تهذیب التهذیب ج ۴ ص ۴۸، تاریخ بغداد - ج ۱۴ ص ۳۲۱، فرائد حموینی باب ۳۷، مجمع الزوائد هیثمی ج ۷ ص ۲۳۵ و ج ۹ ص ۱۳۴، مناقب خوارزمی ص ۵۶ الامامه و السیاسه ابن قتیبه ج ۱ ص ۶۸، اوسط طبرانی، کفایه الطالب گنجی - - مستدرک نیشابوری ج ۳ ص ۱۲۵، مسند احمد حنبل، مناقب ابن مردویه، محاضرات الادباء، مفردات راغب، ج ۲ ص ۱۱۳، ینابیع الموده ص ۹۱، تفسیر فخر رازی ج ۱ ص ۱۱۱، کنز العمال ج ۶ ص ۱۵۷، شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۹۲، تاریخ الاسلام ح ۲ ص ۱۹۸، الغره المنیفه ص ۵۱، الرقائق ص ۳۸۵ جامع ترمذی ج ۲ ص ۲۱۳، فضائل الصحابه سمعانی الکنی و الاسماء

ج ۲ ص ۸۹، تاریخ دمشق ج ۶ ص ۱۰۷،

ارجح المطالب ص ۵۹۸ و غیر اینها.

(۲۷) - صحیح بخاری در تفسیر ما ننسخ من آیه،

طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۱۰۲،

استیعاب ج ۱ ص ۸، ج ۲ ص ۴۶۱،

حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۶۵،

مطالب - السئول ص ۲۲،

جامع الصغیر سیوطی ج ۱ ص ۵۸ شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۸،

صراط المستقیم - ۱۰

(۲۸) - مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۰۵،

تاریخ بغداد ج ۴ ص ۳۴۸،

اسد الغابه ج ۴ ص ۲۲،

کنز العمال ج ۶ ص ۱۵۲،

تهذیب التهذیب ابن حجر ج ۶ ص ۳۲۰

(۲۹) - مناقب ابن مغازلی ص ۸۰،

کفایه الطالب گنجی باب ۵۸،

تاریخ بغداد ج ۲ ص ۳۷۷ ج ۲ ص ۲۱۹،

مستدرک نیشابوری ج ۳ ص ۱۲۷ و ۱۲۹،

کنز العمال ج ۵ ص ۳۰ و ۱۵۲،

ینابیع الموده ص ۷۱ فتح الملک العلی ص ۲۲،

البدایه و النهایه ۷، ۳۵۸

لسان المیزان عسقلانی ج ۱ ص ۱۹۷ ج ۲ ص ۱۲۳

میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۱۵،

جامع الصغیر سیوطی ج ۱ ص ۳۷۴ و ۳۶۴،

تلخیص مستدرک ذهبی: ۳ ص ۱۲۷،

اسد الغابه ج ۶ ص ۱۵۲ و ۱۵۶ و ۴۰۱

تهذیب التهذیب ابن حجر ج ۶ ص ۳۲۰،

استیعاب ج ۲ ص ۴۷۴،

فرائد حموینی، اوسط طبرانی، صواعق ابن حجر ص ۷۵،

تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۶۶ شرح ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۲۱۹،

صراط المستقیم جلد دوم، صفحه ۱۹ مقتل خوارزمی، ص ۴۳.

(۳۰) – ابطال الباطل قاضی فضل اللّه،

تهذیب التهذیب ابن حجر ص ۳۳۷،

اصابه ابن حجر ج ۲ ص ۵۰۹،

تاویل مختلف الحدیث ابن قتیبه ص ۲۰۱،

صواعق ابن حجر مکی ص ۷۸،

هدایه المرتاب حاج احمد افندی ۱۴۶ و: ۱۵۲،

اسد الغابه ج ۴ ص

۲۲،

تاریخ الخلفاء - سیوطی ص ۶۶،

استیعاب ج ۲ ص ۴۷۴ و ج ۳/ ۳۹ نور الابصار شبلنجی ص ۷۳،

ذخیره المئال شهاب الدین عجیلی،

اسعاف الراغبین ص ۱۵۲،

فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۸،

جواهر العقدین سمهودی شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۸،

شرح تجرید قوش قوشچی ص ۴۰۷،

مناقب خوارزمی ص ۳۹،

مطالب السئول ص ۲۹،

فضائل و مسند احمد بن حنبل،

شرح فتح المبین ترمذی،

تذکره ابن جوزی ص ۱۴۷، تفسیر کشف البیان ثعلبی،

طرق الحکمه ابن قیم جوزی کفایه الطالب گنجی باب ۵۷،

سنن ابن ماجه قزوینی فرائد حموینی،

فردوس دیلمی، ینابیع الموده باب ۱۴

حلیه الاولیاء،

صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۰۵.

(۳۱) - تذکره ابن جوزی ۱۴۴ و ۱۴۸،

مناقب خوارزمی ۵۱،

مقتل خوارزمی ۴۵،

فیض القدیر ج ۴ ص ۳۵۷.

(۳۲) – طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۲۹،

تاریخ طبری ج ۴ ۱۸۴۶،

الامامه و السیاسه ص ۶،

ابی الحدید ج ۶/ ۲۰

(۳۳) – تفسیر فخر رازی، ج ۱۶، ص ۱۵۲،

تفسیر روح البیان ج ۳، ص ۴۷۹،

سیره ابن هشام: ج ۴، ص ۱۹۷

(۳۴) – متعه یعنی صیغه نمودن زنی را با قصد ازدواج بمدت یک ساعت یا یک روز یا یک هفته یا یک ماه یا یک سال یا چند سال،

(۳۵) – الدر المنثور سیوطی ج ۲ ص ۱۴۱ و عماد الدین – – طبری در ج ۱ ص ۱۱۴ کامل بهایی از مترجم الاخبار زمخشری نقل نموده که عبد اللّه بن عباس می گفت: ما کانت المتعه الا رحمه رحم اللّه بها امه محمد لو لا عمر نهی عنها ما احتیاج الی الزنا الاشقی و النفر القلیل من الناس،

یعنی نبود متعه مگر رحمتی که رحمت کرده – بود خدا بر امت محمد، اگر عمر نهی نکرده بود محتاج به

زنا نشدی مگر بدبختی و گروه اندک از مردم؟

(۳۶) - صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۷۶، ج ۷ ص ۵،

صحیح مسلم ص ۳۹۵،

مسند احمد ج ۴ ص ۴۳۶، ج ۳ ص ۳۵۶،

موطا مالک ج ۲ ص ۳۰،

سنن بیهقی ۷/ ۲۰۶ تفسیر طبری ج ۵ ص ۹،

احکام القرآن جصاص ۲/ ۱۷۵،

نهایه ابن اثیر ج ۲/ ۲۴۹،

تفسیر قرطبی ۵/ ۱۳۰،

تاریخ ابن خلکان ۲/ ۳۵۹،

محاضرات راغب ۲/ ۹۴،

تفسیر فخر رازی ۳/ ۲۰۱،

فتح الباری ابن حجر ۹/ ۱۴۱ تفسیر الدر المنثور سیوطی ۲/ ۱۴۰،

تاریخ الخلفاء ۹۳ تفسیر نیشابوری: ۱۶.

در جمع بین صحیحین از چند طریق نقل نموده اباحه متعه را زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و دوران ابوبکر و بعضی از زمان حکومت عمر و احمد بن حنبل در مسند گوید: آیه ای در باره حرمت متعه در قرآن وجود ندارد و پیغمبر هم نهی از آن نکرد تا مادامی که زنده بود.

و ترمذی در صحیح گوید: مردی از عبد اللّه بن عمر پرسید از متعه؟ گفت حلالست، گفت: پدرت عمر نهی کرده، گفت: پیغمبران را مقرر فرموده و شایسته نیست دستور پیغمبر را ترک نماییم و بنهی پدرم عمل کنیم

و علی (ع) می فرمود: لو لا ان عمر نهی الناس،

عن المتعه ما زنی الّا شقی،

اگر عمر متعه را نهی نمی نمود، زنا نمی کرد مگر مردمان شقی، امام احمد ثعلبی، تفسیر طبری ج ۵ ص ۹،

تفسیر نیشابوری ص ۱۷ تفسیر الدر المنثور سیوطی ج ۲ ص ۱۴۰،

تفسیر فخر رازی ج ۱ ص ۵۰،

ابن ابی الحدید ج ۱۲ ص ۲۵۳ امام احمد حنبل در مسند.

(۳۷) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۸۵

(۳۸) - مواقف علامه ایجی

ص ۶۱۷،

نهایه العقول فخر رازی ص ۱۰۴،

شرح المقاصد تفتازانی ج ۲ ص ۲۳۰ نفحات اللاهوت ص ۹۱،

ینابیع الموده ص ۹۵ و ۱۳۷،

تاریخ آل محمد بهجت افندی ص ۵۷،

تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۹،

مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۲،،

تلخیص مستدرک ج ۳ ص ۳۲،

ارجح المطالب ص ۴۸۱ مقتل خوارزمی ص ۴۵،

احقاق الحق ج ۳ ص ۲۲۸.

(۳۹) - تاریخ ابوالفداء ج ۱ ص ۱۵۸،

تاریخ طبری ج ۱ ص ۲۴۱،

تاریخ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۴۹،

تاریخ ابن عساکر ج ۵ ص ۱۰۵،

تاریخ ابن کثیر ج ۶ ص ۳۲۱.

(۴۰) - مستدرک حاکم ج ۲ ص ۶۲۳،

شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۳۱۳،

تاریخ ابن کثیر ج ۳ ص ۸۷،

شرح بخاری عسقلانی ج ۲ ص ۲۲۷،

سیره حلبی ج ۱ ص ۱۲۵،

منیه الراغب طبسی از ج ۳ ص ۳۱۶ ابی الحدید.

(۴۱). ۲۹ کتاب درباره ایمان ابوطالب تالیف شده.

(۴۲) - اعلام النساء ج ۳ ص ۱۲۷،

السقیفه ابوبکر جوهری الامامه و السیاسه ابن قتیبه ج ۱ ص ۱۲،

شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۹ و ج ۳ ص ۳۵۱،

تاریخ بلاذری ج ۲ تاریخ ابن جریر طبری ج ۲ ص ۴۴۳* ج ۳ ص ۲۰۲،

غرر ابن خزابه،

الوافی بالوفیات صفدی ضمن حرف الف مروج الذهب ج ۱ ص ۴۱۴،

روضه المناظر ابن شحنه حنفی،

اثبات الوصیه مسعودی،

تاریخ ابی الفداء ج ۱ ص ۱۵۶،

عقد الفرید ج ۳ ص ۶۳،

الملل و النحل ص ۸۳ صحیح بخاری جزء ۵ و ۶،

تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۵ الاموال قاسم بن سلام ص ۱۳۱.

(۴۳) - مستدرک نیشابوری ج ۳ ص ۱۵۴،

اسد الغابه ج ۵ ص ۵۲۲،

ذخائر العقبی ص ۳۹،

تذکره ابن جوزی ص ۱۷۵ و ۳۲۰،

کفایه الطالب گنجی ص ۲۱۹ - -

باب ۹۹،

میزان الاعتدال،

اصابه ابن حجر ج ۴ ص ۳۶۶ خصائص سیوطی ج ۲ ص ۲۶۵،

اخبار الدول ص ۸۷،

کنز العمال ج ۱۳ ص ۹۶، ج ۱۶ ص ۲۸۰،

کنوز الحقائق ص ۳۲،

تهذیب التهذیب ج ۱۲ ص ۴۴۱،

اسعاف الراغبین ص ۱۷۱،

صواعق ابن حجر ص ۱۰۵،

ینابیع الموده ص ۱۷۳ و ۱۷۹ و ۱۹۸،

رشفه الصادی ص ۶۱،

الشرف المؤبد نبهانی ص ۵۳،

جواهر البحار ج ۱ ص ۱۹۸ و ۳۶۰،

ارجح المطالب ص ۲۴۵،

الغدیر ج ۳ ص ۱۵۹،

مقتل خوارزمی ص ۵۲ تذکره ابن جوزی ص ۱۷۵،

الامامه و السیاسه ابن قتیبه ج ۱ ص ۱۴.

(۴۴) - صحیح بخاری کتاب الخمس ج ۴ ص ۹۶ و باب غزوه خیبر ج ۵ ص ۱۷۷ و کتاب الفرائض،

صحیح مسلم،

صحیح ترمذی ج ۱ باب ما جاء من ترکه رسول اللّه،

الامامه و السیاسه ص ۱۴،

مستدرک الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۳،

کنز العمال ج ۶ ص ۲۱۹ کفایه الطالب گنجی باب ۹۹،

اصابه عسقلانی ج ۴ ص ۳۷۵،

معجم طبرانی،

فضائل الصحابه ابونعیم اصفهانی،

تاریخ ابن عساکر،

تذکره ابن جوزی ص ۳۱۹،

ذخائر محب الدین طبری ص ۳۹،

صواعق ابن حجر ص ۱۰۵،

اسعاف الراغبین صبان ص ۱۷۱

(۴۵) - موده القربی (سید علی همدانی) ص ۱۳۱،

تاریخ دمشق ابن عساکر،

صواعق ابن حجر ص ۱۰۵،

اسعاف الراغبین ص ۱۷۱،

الغدیر ج ۳ ص ۱۵۹،

مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۶۲.

(۴۶) - مناقب خوارزمی،

مناقب ابن مغازلی،

تفسیر ثعلبی مطالب السئول محمد بن طلحه،

اربعین ابوالفواری،

مقتل الحسین،

شرح ابن ابی الحدید،

موده القربی میرسید علی همدانی،

منهاج الفاضلین ص ۲۳۹،

درر السمطین،

فصول المهمه مالکی، ینابیع الموده باب: ۷۶ و ۷۷،

صحیح بخاری ج ۴ ص ۴۴ از سه طریق،

در صحیح مسلم ج ۲ ص ۷۹ از نه طریق،

سنن ابی داود از سه طریق،

سنن ترمذی از یک طریق،

جمع بین الصحیحین حمیدی از شش طریق،

تاریخ

الخلفاء سیوطی،

مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۳۹۸ و ۴۰۶ و ج ۲ ص ۲۹ و ج ۵ ص ۸۹ و ج ۹ ص ۳۹۸ کنز العمال ج ۶ ص ۱۶۰،

صواعق ابن حجر ص ۱۲.

(۴۷) - تا امروز یکشنبه ۱۳ شهر شعبان المعظم ۱۴۰۲ هجری قمری مطابق ۱۶/ ۳/ ۱۳۶۱ شمسی و هنگام تنظیم این ترجمه است:

۱۱۴۷ سال از عمر شریف، آن حضرت میگذرد و باید دانست که طول عمر اشکالی ندارد، زیرا مردن علت و دلیل می خواهد نه زنده - بودن و علاوه آن حضرت عالم به منافع و زیانست؟

(۴۸) - صحیح البخاری باب صلاه التراویح،

صواعق ابن حجر،

ارشاد الساری در شرح صحیح بخاری ج ۵ ص ۴

(۴۹) - شرح تجرید قوشچی و مالک در موطا گوید: مؤذن هنگام صبح آمد عمر را به مسجد ببرد برای نماز صبح، مشاهده کرد که عمر خوابست، لذا با صدای بلند گفت: الصلاه خیر من النوم، عمر بیدار شد و شنید این جمله را از او و دستورش داد همان دم که در اذان صبح (بجای حی علی خیر العمل) بگوید؟

(۵۰) - شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۶۲،

ریاض الصالحین نووی، ص ۱۶۴،

جمع بین الصحیحین حمیدی،

شرح عقاید نسفی تفتازانی،

ینابیع الموده، ص ۱۱۷،

(۵۱) - عقیده به وجود مقدس حضرت مهدی (عج) اختصاص به شیعه ندارد، بلکه در کتب فریقین کاملا مضبوط است و بسیاری از افاضل علمای اهل تسنّن معترفند، از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده باب سوم و باب ۷۶ و باب ۷۷ و از باب ۷۱ تا ۸۶ را - اختصاص داده بحالات حضرت مهدی و سمهودی شافعی در جواهر العقدین،

ابن حجر

مکی در صواعق محرقه ص ۱۲۴،

طبرانی در اوسط،

احمد بن حنبل در مسند،

ابوداود در سنن،

ابن ماجه در سنن،

ابن طلحه در مطالب السئول،

حموینی در فرائد السمطین نسایی در سنن،

نور الدین جامی در شواهد النبوه،

بلاذری در مسلسلات،

محمد بن یوسف گنجی شافعی در البیان فی اخبار صاحب الزمان،

ابن صباغ مالکی در فصول المهمه،

میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی

و صلاح الدین صفدی در شرح الدائره

جمال الدین شیرازی در روضه الاحباب،

بیهقی در – صحیح،

محی الدین عربی در فتوحات،

ابن جوزی در تذکره،

شیخ عبد الرحمن بسطامی در دره المعارف،

شیخ محمد صبان مصری در اسعاف الراغبین،

خوارزمی در مناقب،

شعرانی در یواقیت،

شیخ علی متقی در مرقاه،

ابن مغازلی شافعی در مناقب،

ابن ابی الحدید در ج ۱ ص ۹۳ شرح نهج البلاغه،

ابونعیم در حلیه الاولیاء،

سیره حلبی ج ۱ ص ۲۰ و ۷۲ و ۲۰۷،

نور – الابصار شبلنجی ص ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱،

حمزاوی در مشارق الانوار ص ۱۰۴،

سویدی در سبائک الذهب، ص ۷۶،

حق الیقین شبر ص ۲۲۲.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹